

**جابجائی‌ها و گسل‌ها در اقتصاد جهان و رقابت میان قدرت‌های بزرگ
چه اتفاقی دارد می‌افتد و چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟**

به قلم: ریموند لوتا-2008

مترجم: سیامک پرتوی

بخش اول: نظام جهانی ساکن نیست

**بخش دوم: توسعه‌ی سرمایه‌داری در چین و سربلند کردن این کشور در
نظام جهانی امپریالیستی**

بخش سوم: اتحادیه اروپا، رقیب بالقوه‌ی سلطه‌ی ایالات متحده

بخش چهارم: امپریالیسم روس دوباره سر بلند می‌کند

از انتشارات: حزب کمونیست ایران (م.ل.م)

**جابجائی‌ها و گسل‌ها در اقتصاد جهان و رقابت میان قدرت‌های بزرگ
چه اتفاقی دارد می‌افتد و این چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟**

به قلم: ریموند لوتا

بخش اول

نظام جهانی ساکن نیست

1- مقدمه: ایالات متحدهی آمریکا هنوز نیروی مسلط و برتر دنیاست اما با فشارهای اوج یافتهی اقتصادی و ضروریات فزایندهی استراتژیک مواجه است. تغییر و تحولات عمدهای در نظام جهانی امپریالیستی در حال وقوع است. در مرکز این تحولات چرخشهایی است که در توزیع قدرت اقتصادی جهانی صورت گرفته و گروهبندیهای جدیدی از قدرت جغرافیا- اقتصادی و جغرافیا- سیاسی در اشکال ابتدائی شکل گرفتهاند. منظور از این گروهبندیها، بلوکهای بالقوهی متشکل از کشورهاست که قابلیت فزایندهای در به چالش کشیدن سلطهی جهانی آمریکا دارند. در این معادله، چین یک عنصر به شدت دینامیک است.

این پدیدهها در عمل متقابل با سایر تضادها و درگیریها دنیا قرار دارد؛ به ویژه تهاجم نظامی امپریالیسم آمریکا بعد از یازده سپتامبر، جنگهای آمریکا در عراق و افغانستان، مشکلاتی که تجربه کرده است، و تهدیدهای نظامی علیه ایران.

اهمیت چالشهای جدید رقابت جویانه ای که در مقابل امپریالیسم آمریکا مطرح است از نظر دور خواهد ماند اگر آنها را نعل به نعل به مثابه «نقطه مقابل هژمونی» امپریالیسم آمریکا به لحاظ نظامی و اقتصادی و نهادی در نظر بگیریم و آنها را با این معیار بسنجیم. در حال حاضر، این چالشها در برگزیده چنین چیزی نیستند. و گرچه عناصری از این امر در حال ظهورند، اما در یک قدرت واحد متمرکز نیستند.

در گرهگاه کنونی، هیچ یک از حریفان بالقوه امپریالیسم آمریکا در پی رویارویی مستقیم نظامی با آمریکا، یا مقابله بسیار جدی با آن نیست. اما وجود این چالشها (و این حریفان) به معنای اینست که امپریالیسم آمریکا مجبور است بیش از پیش مواظب پشت سرش باشد.

امپریالیسم آمریکا به دنبال آن است که هژمونی (سرکردگی) خود را در محیط و بستری حفظ کند که توان اقتصادیاش در حال تحلیل رفتن و فرسایش است و نظام مالی بینالمللی که بر مبنای نقش ممتاز دلار بر پا شده بود گرفتار شکنندگی و بی ثباتی فزاینده است. مهم اینست که همهی این وقایع در یک دورهی عدم ثبات پر تحرک در نظام جهانی، جریان دارد. در این دوره، با بازتر شدن شکافها در سرکردگی جهانی ایالات متحده، قطبهای جدید قدرت در حال ظهورند.

فروپاشی بلوک سوسیال امپریالیستی شوروی در فاصلهی سالهای 1989-1991 مُعرف مهمترین تغییر در مناسبات میان امپریالیستها از زمان خاتمه جنگ جهانی دوم بود. به وجود آمدن یک چارچوب ادغام شدهتر جغرافیا - سیاسی برای **انباشت سرمایه*** کمک کرد تا موج عظیم «جهانی سازی» شتاب یابد. این امر توسط فنآوریهای نوین تسهیل شد و تحت پروژه نئولیبرالیسمی که آمریکا رهبریش را بر عهده داشت قوام پیدا کرد. منظور از نئولیبرالیسم، خصوصی کردن داراییهای حکومتی، گشایش بازارها به روی سرمایه خارجی، شل کردن مقررات حاکم بر کسب و کار، کاهش هزینههای اجتماعی و محدود کردن سیاستهای حمایت از کارگران است.

جهشهایی که در زمینه صنعتی کردن کشاورزی جهانی و ادغام تولید و حمل و نقل مواد خوراکی میان ملل گوناگون صورت گرفته، فرایند نابودی نظامهای سنتی کشاورزی در مناطق روستایی جهان سوم را سرعت بخشیده است. این امر، فرایندی از رشد بیسابقه جمعیت شهری در طول تاریخ را به دنبال داشته که مرکزیش جهان سوم است؛ منظور حرکت اهالی از مناطق کشاورزی به شهرها و رشد سریع شهرهای قدیم و جدید است. برای نخستین بار در تاریخ بشر بیش از نیمی از جمعیت دنیا در شهرها زندگی می کنند. در این میان، یک میلیارد نفر ساکن زاغههای موقتی هستند که در درون و گرداگرد شهرهای جهان سوم قرار دارند. این همان چیزی است که «مایک دیویس» به درستی «سیاره زاغه ها» خوانده است. (1)

به علاوه، تضادهای نظام جهانی سرمایه داری به نحو خاصی که در فروپاشی اتحاد شوروی فشرده شد حل شدند. این امر (و البته وجود عواملی دیگر) موجب سربلند کردن یک بنیادگرایی ارتجاعی و فراملیتی اسلامی بود که کسی انتظارش را نداشت. این جریان کماکان یک نیروی واقعی مادی و ایدئولوژیک در دنیا است.

بیشتر این فرایندها در مقاله «یادداشت هایی در زمینه اقتصاد سیاسی» (منتشره در سال 2000) و «اوضاع نوین و چالش‌های عظیم» (منتشره در سال 2002) مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند. (2)

اینک همین تحولات در کنش متقابل با عوامل زیر قرار دارند و از آنها تاثیر می‌گیرند:

• سر بلند کردن سریع چین به مثابه قدرتی اقتصادی و نمایش قدرت آن در شرق آسیا، آسیای مرکزی و سایر مناطق استراتژیک جهان سوم.

• تحکیم اتحادیه اروپا بر اثر گسترده شدن مرزهایش در اروپای مرکزی و شرقی و ایجاد یک منطقه‌ی منسجم پولی حول «یورو». هر دوی این‌ها، برای برتری «آمریکا - دلار» یک چالش محسوب می‌شود و معرف یک چارچوب اولیه‌ی شکل‌گیری یک قدرت آلترناتیو در مقابل نظم امپراتوری تحت هدایت آمریکا است.

• امپریالیسم روس که به مواد خام متکی است و با گذشت زمان اعتماد به نفس بیشتری یافته است. این قدرت امپریالیستی رشته‌های ارتباطی خود را با اروپای غربی بیشتر می‌کند و بر آن فشار می‌گذارد؛ با حرکت‌های آمریکا مقابله می‌کند؛ و با وارد شدن در همکاری‌های استراتژیک گوناگون با چین در پهنه‌ی پر ثمر «اور آسیا» و همکاری با کشورهای نظیر ایران، ونزوئلا و غیره در زمینه‌ی ارائه‌ی فن‌آوری بالا و تسلیحات پیشرفته به آنان منافع امپراتوری خود را پیش می‌برد.

• ظهور مراکز انباشت منطقه‌ای جدید در جهان سوم. این امر عمدتاً برخاسته و مبتنی بر گسترش و تعمیق مناسبات تولید سرمایه‌داری است که تحت هدایت امپریالیست‌ها انجام می‌گیرد؛ و تقسیم کارهای جدیدی که از یک «سرمایه‌داری شبکه‌ای» ادغام شده‌تر نشئت گرفته و شامل تمرکز زدایی تجهیزات تولیدی به لحاظ جغرافیایی، و شکل‌های مختلف مقاطعه‌کاری است. یک نتیجه مهم این بوده که برخی رژیم‌های وابسته و تابع و کمپرادور اینک میدان مانور بیشتری در اختیار دارند. این به ویژه در ارتباط است با افزایش قیمت‌های انرژی و کالا و گروه‌بندی‌های جدید قدرت جغرافیایی - اقتصادی (نظیر روسیه - چین).

• هدف دائمی امپریالیسم آمریکا یعنی تضمین سلطه‌ی بلامنازع جهانی برای دهه‌های آینده بر شالوده‌ی نظامی‌گری و گسترش فزاینده‌ی شبکه‌ی مالی در خود آمریکا. این امر دربرگیرنده رشد انفجاری بخش مالی نسبت به بخش صنایع و کل اقتصاد و بسط ابزار مالی قمارگونه و بی‌ثبات‌کننده برای انباشت ثروت است.

این پدیده‌ها با دو تحول کاملاً مرتبط به هم، در کنش متقابل قرار دارند و از آنها تاثیر می‌گیرند. یکم، ما با رقابت شدت‌یابنده جهانی بر سر منابع روبرویم. نیاز فزاینده قدرت‌های صنعتی عمده به انرژی، و رقابت برای کسب کنترل این منابع، به آتش دامن می‌زند. عرضه‌ی انرژی در حال محدود شدن است (خواه نظریه «نفت در نقطه اوج مصرف» به لحاظ عملی معتبر باشد یا خیر). دوم، نگرانی‌های مربوط به محیط زیست جهانی در حال نزدیک شدن به یک نقطه اوج است. یعنی جایی که بعد از آن شاید دیگر جامعه بشری نتواند جلوی لطمه درازمدتی که نصیب آب و هوا و اکوسیستم‌ها می‌شود را بگیرد، و تاثیرات کوتاه مدت این وضع نیز بیش از پیش وخیم می‌شود. نگرانی‌های زیست محیطی دارد بر تولید و قیمت مواد خوراکی، بر جابجایی‌های جمعیتی در پاسخ به بلاهای طبیعی و بر ثبات اجتماعی تاثیر می‌گذارد. مثلاً کشوری مانند سومالی را در نظر بگیرید که از تاثیرات به هم آمیخته‌ی فحطی و برداشت کم محصول، تجاوز اتیوپی تحت حمایت آمریکا و فروپاشی نهادها و آشوب شهرها که به بحران در تامینات و خدمات بشردوستانه انجامیده رنج برده است.

تغییرات جغرافیا - اقتصادی و جغرافیا - سیاسی در سطوح بسیار متفاوتی در حال وقوع است. و عوامل تاریخی خاصی در کارند. اما اینها گرایش‌ها و وقایعی اتفاقی نیستند. در عمیق‌ترین رده، آنچه شالوده تغییرات را تشکیل می‌دهد خصلت و منطق نظام سرمایه‌داری است: اجبار به گسترش و به حداکثر رساندن سود برای به دست آوردن موقعیت برتر در رقابت، رشد کور و پر هرج و مرج، و افق‌های کوتاه مدت سرمایه‌داری. این‌ها تنش‌های ذاتی نظامی است که در آن، تولید به شدت اجتماعی شده و به شکل جهانی به هم پیوند خورده و در برگیرنده تلاش‌های متصل و دستجمعی هزاران و میلیون‌ها کارگر مزدی است ولی ابزار تولید ثروت (همان ثروتی که به شکل جمعی تولید شده است) و حتی دانش به شکل خصوصی کنترل می‌شود و توسط یک طبقه‌ی قلیل العده سرمایه‌دار به کار گرفته می‌شود.

2- برخی نکات بسیار مهم درباره جغرافیای اقتصادی اقتصاد جهانی

در خاتمه جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا به طور تخمینی 50 درصد تولید ناخالص ملی دنیا، و حتی درصد بزرگتری از توانایی صنعتی دنیا را در اختیار داشت. این امر بازتاب نتیجه تاریخی مشخص آن جنگ بود: ظهور برتری امپریالیسم آمریکا و نابودی بخش اعظم توانایی تولیدی در مراکز امپراتوری - صنعتی اروپای غربی و ژاپن.

از سال 1960، سهم آمریکا از تولید ناخالص ملی در دنیا به 30 درصد کاهش یافت و امروز به حدود 21 درصد رسیده است. سقوط نسبی اقتصادی امپریالیسم آمریکا به چند دهه قبل برمیگردد. مقطع 71 - 1968 به نوعی یک نقطه عطف محسوب می‌شود. آن دوره تاریخی با چالش گری اروپا و کنار گذاردن معیار **طلا - دلار** در نظام مالی جهان رقم خورد. ظهور ژاپن به مثابه یک رقیب صنعتی - مالی و قدرت مهمی در **صدور سرمایه** * در دهه 1980 نقطه عطف دیگری است..

اما امروز شاهد زمین لرزه‌ای هستیم که از نظر قدرت و ناگهانی بودن، متفاوت از تکان‌های قبلی است: سر بلند کردن چین در اقتصاد جهانی امپریالیستی. در سال 1976 (متعاقب مرگ مائوتسه‌دون و دستگیری به اصطلاح «گروه چهار نفر») سوسیالیسم در چین سرنگون و سرمایه‌داری در آن کشور احیاء شد.

عبارت «سر بلند کردن چین» هم یک توصیف است و هم تجزیه و تحلیلی را در بر دارد. چین یک قدرت امپریالیستی نیست اما یک قدرت جهانی در حال رشد و رقابت‌جوی اقتصادی و جغرافیا. سیاسی در نظام جهانی امپریالیستی محسوب می‌شود.

حجم مطلق اقتصاد سریعاً در حال رشد چین، جایگاه مرکزی این کشور در فرایند انباشت جهانی (چین هم مقصد سرمایه امپریالیستی است و هم محور تولید صنعتی دنیا) درآمدهای صادراتی عظیمی که کمک کرده تا بانک مرکزی چین به بزرگترین دارنده ذخایر دلار در دنیا تبدیل شود، تاثیر منطقه‌ای این کشور بر شرق آسیا و دامنه‌ی حضور جهانی‌اش (مثلاً در آفریقا و آمریکای جنوبی) و بالاخره توانایی‌های نظامی سریعاً در حال گسترش چین، همه و همه تاثیرات عمیقی بر مناسبات اقتصادی و جغرافیا - سیاسی دنیا می‌گذارد. و به دلایلی که نیازمند بررسی بیشتر است به نظر می‌آید مقام مخصوص رهبری چالش شرق آسیا در برابر سلطه‌ی آمریکا بر آن منطقه از دست ژاپن خارج شده و به چین رسیده است.

الف جغرافیای اقتصادی جدید کره ارض

نمودار اول یک جنبه مهم از جغرافیای اقتصادی جدید دنیا را می‌سنجد: سهم کشورهای مختلف از تولید ناخالص ملی در سطح دنیا. تولید ناخالص ملی میزان محصولات کالایی و خدمات در یک کشور معین را طی یک دوره زمانی معین (معمولاً طی یک سال) به صورت پولی اندازه‌گیری می‌کند. از دیدگاه مارکسیستی، شاخص تولید ناخالص ملی،

گمراه کننده و ناقص است. زیرا واقعیت استثمار و موضوعات مربوط به برابری و نابرابری، هزینه‌های زیست‌محیطی

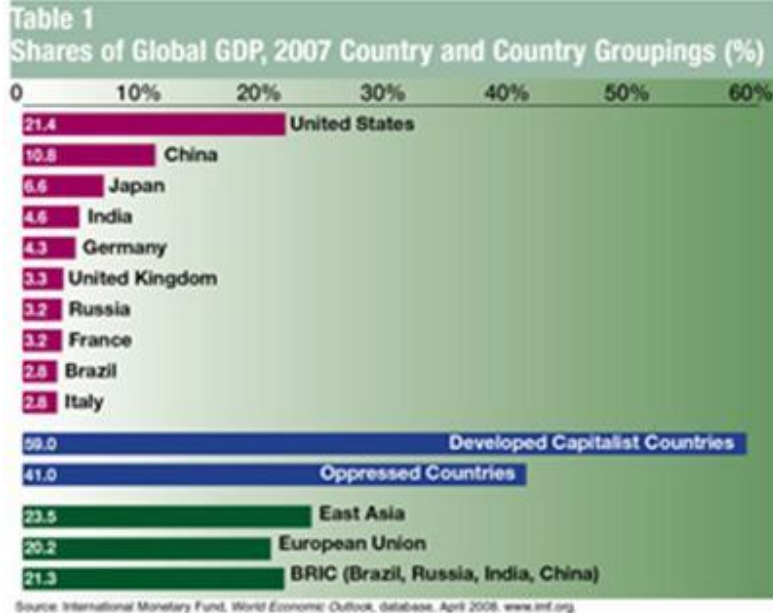


Table 1 measures one important aspect of the new economic geography of the planet: the share of global Gross Domestic Product (GDP) of different countries. GDP quantifies in money terms a given country's output of goods and services in a given period, typically a year.

تولید و امثالهم را می پوشاند.

اما این شاخص برای گرفتن درکی از عملکرد اقتصادی، توزیع قدرت اقتصادی در سطح دنیا و چگونگی تغییراتش در دوره های مشخص، و اینکه همین مساله چگونه می تواند بر رقابت و برتری جویی تاثیر بگذارد، مفید است.

نمودار اول درجهی خوبی را برای مشاهده برخی گرایش های مهم در اقتصاد جهانی به روی ما باز می کند.

آمریکا کماکان بزرگترین اقتصاد در نظام سرمایه داری جهانی محسوب می شود. اما برتری اقتصادی این کشور دچار فرسایش شده است. حدوداً در طلوع هزاره سوم بود که چین جلو آمد و نگذاشت آلمان به سومین اقتصاد بزرگ دنیا تبدیل شود. چین اینک ژاپن را هم پشت سر گذاشته است. در بین پنج اقتصاد بزرگ دنیا، نرخ رشد سالانه چین با 9 تا 11 درصد طی 20 سال گذشته، رتبه اول را داراست. هند با 8 درصد رشد طی سال های اخیر، در فاصله اندکی قبل از چین قرار گرفته است. این در حالی است که نرخ رشد ایالات متحده و ژاپن و آلمان بین 2 تا 4 درصد بوده است. نرخ رشد بالا و مداوم چین در طول تاریخ سرمایه داری بی سابقه است.

سهم چین از تولید صنعتی دنیا از 4 درصد در سال 1995 به 8 درصد در سال 2005 افزایش یافت. در سال 2006، آلمان با 9,2 درصد بالاترین سهم از صادرات صنعتی دنیا را در اختیار داشت. بعد از آن، ایالات متحده با 8,6 و چین با 8,0 درصد قرار داشتند. (3)

حالا به سراغ یکی دیگر از شاخص های قدرت در اقتصاد جهانی برویم -- **صدور سرمایه** یا سرمایه ای که توسط بنگاه های یک کشور در کشورهای دیگر سرمایه گذاری می شود. کانون توجه نمودار دوم بر یک جزء کلیدی و بسیار بزرگ صدور سرمایه است؛ یعنی سرمایه گذاری مستقیم خارجی. این سرمایه گذاری مستقیم رو به بیرون، در واقع سرمایه ای است که بنگاه های یک کشور در تجهیزات تولیدی کشور پذیرای سرمایه (نظیر کارخانه ها و معادن) می گذارند.

پنج کشور ایالات متحده، بریتانیا، ژاپن، آلمان و فرانسه، 50 درصد حجم سرمایه گذاری مستقیم خارجی را در اختیار دارند. در سال 1960، ایالات متحده به تنهایی تقریباً نیمی از حجم سرمایه گذاری مستقیم خارجی را در اختیار داشت. اینک سهم ایالات متحده در سرمایه گذاری جهانی حدود 20 درصد است. در فاصله سال های 1960 و 1985،

آلمان و ژاپن به طور مداوم سهم خود در سرمایه‌گذاری شده خارجی در سطح دنیا را افزایش دادند. سهم ژاپن تا سال 1990 همچنان در حال افزایش بود اما از آن به بعد، به شدت سقوط کرد. این امر ناشی از کاهش سرعت رشد داخلی اقتصاد ژاپن و بحران مالی شرق آسیا در سال 1998 بود.

کشورهای اتحادیه اروپا سهم خود از حجم کل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در دنیا را حفظ کرده‌اند. این در حالی است که سهم آمریکا کمتر شده است. در حال حاضر، اتحادیه اروپا بزرگترین منبع جریان‌یابی سرمایه‌هایی است که به طور مستقیم در خارج سرمایه‌گذاری می‌شود. همه این‌ها اهمیت بیشتری پیدا می‌کند وقتی از زاویه موقعیت اتحادیه اروپا طی چند ساله اخیر به آن نگاه کنیم. در این سال‌ها، اتحادیه اروپا به یک بلوک منسجم‌تر و ادغام شده‌تر تبدیل شده و صاحب ارزی است که در سطح بین‌المللی با دلار به رقابت برخاسته است. اتحادیه اروپا در زمینه سرمایه‌گذاری در آمریکای لاتین، ایالات متحده را پشت سر گذاشته، به بزرگترین سرمایه‌گذار در آن منطقه تبدیل شده است. اما ایالات متحده کماکان بزرگترین صادرکننده سرمایه‌ی مستقیم خارجی است. ایالات متحده بزرگترین کشور سرمایه‌گذار در آمریکای لاتین محسوب می‌شود و در این زمینه فاصله زیادی با تک‌تک کشورهای دیگر دارد. ایالات متحده توسط پیمان «نفتا» شبکه‌ی منطقه‌ای فشرده‌تری را به هم جوش داده که به مثابه سکوی پرشی در سرمایه‌گذاری و رقابت جوی جهانی نیز ایفای نقش می‌کند.

هر آنچه گفته شد نشانه فاصله اقتصادی کاهش یافته میان ایالات متحده و سایر قدرت‌های امپریالیستی در سطح بین‌المللی و موقعیت رقابتی آنهاست.

Country of Origin	1960	1975	1990	2006
U.S.	47.1	44	23.7	19.1
U.K.	18.3	13.1	12.6	11.9
Japan	0.7	5.7	11.1	3.6
Germany	1.2	6.5	8.3	8.0
France	6.1	3.8	6.0	8.6
<i>Subtotal</i>	73.4	73.1	61.7	51.2
Netherlands	10.3	7.1	5.8	5.2
Canada	3.7	3.7	4.6	3.6
Switzerland	3.4	8.0	3.6	4.4
Italy	1.6	1.2	3.3	3.0
Sweden	0.6	1.7	2.8	2.1
<i>Total</i>	93.0	94.8	81.8	69.5

Source: UNCTAD World Investment Report, various issues. www.unctad.org.

Table 2 focuses on foreign direct investment, which is capital invested by firms from one country in production facilities (like factories and mines) in the receiving country.

به آمار سال 2007 توجه کنید: پایگاه مادر 500 شرکت بزرگ دنیا در آمریکای شمالی، 184 شرکت در اتحادیه اروپا و 64 شرکت در ژاپن بود. طی سال‌های اخیر، سهم ایالات متحده در این مجموعه سقوط کرده است. (4)

اینک حدود 15 درصد از حجم انباشت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان سوم است. اما جریان‌یابی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان سوم اگر سال به سال در نظر گرفته شود، به نسبت کل سرمایه‌گذاری‌های خارجی سالانه، در حال افزایش بوده است. یعنی طی ده ساله اخیر، بین 25 تا 35 درصد کل سرمایه‌گذاری خارجی در سطح دنیا، در دوره‌هایی نیز، جریان‌یابی سرمایه به کشورهای جهان سوم با بی‌ثباتی شدید روبرو شده

است: مثلا در حرکات سرمایه امپریالیستی که به بحران شرق آسیا در سال های 98 - 1997 انجامید و یا در حرکات سرمایه امپریالیستی برای پاسخ گویی به همان بحران.

بیشتر سرمایه گذاری های مستقیم خارجی توسط کشورهای امپریالیستی، در سایر کشورهای امپریالیستی انجام می گیرد. این امر به عوامل متعددی ربط دارد: نیروهای تولیدی و بازارهای ملی در کشورهای امپریالیستی بسیار تکامل یافته اند و در مقایسه با بسیاری از کشورهای جهان سوم دامنه گسترده تری از فرصت های سرمایه گذاری را تامین می کنند. اغلب سرمایه گذاری ها به صورت خرید سهام کلان و عمده، ترکیب و ادغام، و باز خرید بنگاه های بزرگ است. بین شرکت های بزرگ و قدرت های امپریالیستی بر سر جایگاه های قوی در بازارهای به شدت توسعه یافته ملی و قاره ای امپریالیستی رقابت وجود دارد. در عین حال، برخی از این سرمایه گذاری ها (مثلا در پالایشگاه های نفت) به سرمایه گذاری های مربوطه در کشورهای جهان سوم متصل است.

بخش دوم

توسعه سرمایه داری در چین و سريلند کردن این کشور در نظام جهانی امپریالیستی

این بخش دوم از یک سلسله مقالات در باره ی تغییرات بزرگ در نظام جهانی امپریالیستی است. بخش اول، بحثی بود در باره جایجا شدن توازن قدرت اقتصادی بین المللی میان قدرت های اصلی امپریالیستی و شکل گیری بلوک های جغرافیا-اقتصادی (ژئواکونومیک) جدید کشورها.

در بخش اول گفتیم، امکان دست یابی برخی قدرت ها، یا ائتلافی از قدرت ها، به ظرفیت جغرافیا-سیاسی (ژئوپلیتیک) بزرگتر و به چالش گرفتن سلطه ی آمریکا، در حال افزایش است. این چالش گری، در حال حاضر، لزوما از طریق رویارویی مستقیم نیست؛ اما به طور فزاینده ای به طرق استراتژیک می باشد. این روندها در کنش متقابل با تضادها، برخوردها، و مبارزات دیگر در جهان قرار دارند.

آمریکا هنوز دارنده ی مقام اول در اقتصاد جهانی امپریالیستی است. بزرگترین اقتصاد جهان می باشد؛ چسب مالی تمام نظام جهانی است؛ و "ضامن" سیاسی-نظامی یک نظم جهانی می باشد که، حداقل در حاضر، به نفع همه قدرت های بزرگ است.

مقام اقتصادی آمریکا در جهان در حال نزول است. اما امپریالیسم آمریکا، نسبت به رقیب و رقبای در حال شکل گیری، دارای توان نظامی بی همتاست. آمریکا، از سال 2001، با هدف تضمین سلطه ی بلامنازع جهانی خود برای دهه های آینده، این امتیاز را به کار گرفته و دست به یک تهاجم نظامی جهانی زده که امروز مرکز آن افغانستان و عراق است.

اما آمریکا در زمینه پی گیری دستور کار جهانی اش با مشکلات روبرو شده است. نظام مالی اش در گردابی که تندتر می شود افتاده است. جایجائی و تغییرات اقتصاد جهانی آزادی عمل و مانور او را محدود کرده است.

به طور خلاصه نظام امپریالیستی در سیالیت است. در این معادله، چین یک عامل بسیار متحرک است.

خصلت توسعه ی چین، و مفاهیم عروج چین در نظام جهانی امپریالیستی، موضوع این مقاله است.

مقدمه: چین یک جامعه سوسیالیستی نیست. در این جا ما شاهد پویش پیچیده ای از توسعه هستیم.

خیلی ها گمان می کنند چین یک جامعه ی سوسیالیستی است. بیش از همه، این رهبران چین هستند که نظام خود را سوسیالیستی می خوانند و حزب حاکم بر آن کشور، در اسم، کمونیستی است. اما در چین، دیگر، سوسیالیسم وجود ندارد. سوسیالیسم در اکتبر 1976 سرنگون شد. دن سیائوپین و سایر نیروهای درون حزب کمونیست چین که رهبران سرمایه داری نواخته بودند، کمی بعد از مرگ مائوتسه دون، دست به یک کودتای نظامی زدند. این نیروها سریعاً اقدام به دستگیری هسته رهبری مائوتیستی و سرکوب مخالفان انقلابی خود کردند.

اینک یک طبقه ی سرمایه دار جدید در چین حاکم است. این طبقه تابع و تحت سلطه ی امپریالیسم است. امپریالیسم عمیقاً در جامعه و اقتصاد چین ریشه دوانده است. این کار از طریق سرمایه گذاری های شرکت های

فراملیتی، فعالیت‌های مالی جهانی که تحت نفوذ موسسات تحت کنترل امپریالیسم نظیر بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی است انجام می‌گیرد، و از مجرای فرهنگ و ایدئولوژی به پیش می‌رود.

چین وابسته به امپریالیسم است. این به معنی وابستگی به جریان عظیم سرمایه جهت سرمایه‌گذاری در اقتصاد چین، و وابستگی به ورود به بازارهای صادراتی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته نظیر ایالات متحده و ژاپن و آلمان است. این تعیین کننده‌ترین عامل در توسعه سرمایه‌داری چین بوده و هست.

چین ذخیره گسترده‌ای از کار را در اختیار دارد که می‌تواند آن را مورد فوق‌استثمار قرار دهد. این عامل برای چین، «امتیاز در صحنه رقابت» محسوب می‌شود. دقیقاً بر همین مینا، چین عرصه‌ی بسیار سودآوری برای سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی در نظام جهانی بوده است. این علت رشد سریع اقتصاد چین است. تداوم این امر، و حرکت حاکمان چین برای تحکیم پایه‌ی قدرت و ابتکار عمل خود، باعث شده که چین **نفوذ و توان فزاینده‌ای کسب کند**. این فرایند در چارچوبی جریان دارد که امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم آمریکا بر چین مسلط است.

حاکمان چین به شکل فزاینده‌ای در پی ایجاد فضا و تامین منافع جغرافیایی - استراتژیک خود در همین چارچوب و بر همین بستر اساسی هستند؛ یعنی استثمار وحشیانه کار مزدی. اما حاکمان چین در جریان این کار، چالش‌هایی را در برابر چارچوبی که عمدتاً امپریالیسم آمریکا از آن سود می‌برد، مطرح می‌کنند.

در واقع چین می‌تواند در حال گذار و تبدیل به یک قدرت امپریالیستی باشد. اما اینکه بالاخره تبدیل به آن بشود یا خیر، فقط نتیجه‌ی عملکرد عوامل اقتصادی نخواهد بود. و صرفاً در گرو عوامل درونی جامعه چین هم نخواهد بود. بلکه این وابسته است به تحولات مختلف و در هم تنیده‌ی اقتصادی و سیاسی و نظامی در سیستم جهانی؛ منجمله تحولات غیر منتظره‌ای نظیر بحران‌ها، جنگ‌ها، مبارزات طبقاتی در چین و دنیا و انقلابات.

به طور کلی، توسعه‌ی چین و سربلند کردن آن در نظام جهانی امپریالیستی را یوبش پیچیده‌ای مرکب از **وابستگی و توان در حال رشد** شکل می‌دهد و به نوبه خود بر این نظام تاثیر می‌گذارد. فرجام این روند، از پیش تعیین شده نیست. اما پیشاپیش، گسل عمده و تعیین کننده‌ای در نظام بین‌المللی محسوب می‌شود.

1) رشد سریع چین تحت هدایت سرمایه خارجی قرار دارد و وابسته به صادرات است

در حال حاضر، چین بعد از ایالات متحده دومین اقتصاد بزرگ دنیاست. نرخ رشد این کشور در بین همه اقتصادهای عمده دنیا، سریعترین محسوب می‌شود. طی دو دهه اخیر، نرخ متوسط رشد تولید ناخالص داخلی (GDP) چین نزدیک به 10 درصد بوده است. در مقابل، نرخ رشد متوسط سالانه کشورهای امپریالیستی بین 2 تا 4 درصد بوده است. تولید ناخالص داخلی چین، یعنی محصولات کالایی و خدمات این کشور، در فاصله 1990 و 2005 دو برابر شد. با وجود این، چین با محصول (و درآمد) سرانه‌ای که بسیار پایین تر از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری است، یک کشور فقیر باقی مانده است.

نرخ بالا و مداوم رشد و صنعتی شدن چین در دو دهه اخیر، امری استثنایی است که شاید در تاریخ سرمایه‌داری بی‌نظیر باشد. به علاوه این رشد پایدار، اولاً، به تقویت عظیم توانایی تولیدی چین می‌انجامد؛ ثانیاً، مسیر توسعه‌ی جهانی سرمایه‌داری را عمیقاً تحت تاثیر قرار می‌دهد؛ ثالثاً، به عروج سریع چین به مثابه یک قدرت اقتصادی جهانی کمک می‌کند.

الف. چین در اقتصاد جهانی

چین در حال تبدیل شدن به مرکز ثقل تولید صنعتی دنیاست. در سال‌های اخیر، در شمار پنج کشور عمده‌ای بود که مقصد سرمایه‌گذاری‌های خارجی هستند. چین، مقصد عمده‌ی سرمایه‌گذاری صنعتی دنیاست و برای اقتصاد جهانی امپریالیستی، موتور رشد بوده است. چین مصرف کننده حدود 20 تا 25 درصد محصول جهانی آهن، آلومینیوم و مس است و افزایش یک سوم تقاضای نفتی جهان را باعث شده است. (1)

چین عمیقاً در اقتصاد جهانی بافته شده است و بعد از آمریکا بزرگترین دارنده‌ی ذخایر دلار در دنیاست. چین در آفریقا و سایر مناطق با ایالات متحده (و سایر قدرت‌های امپریالیستی) درگیر رقابت بر سر مواد خام و ذخایر انرژی است و در حال عروج به مثابه یک نیروی جغرافیای اقتصادی در حال رشد است که بیش از پیش ژست تهاجمی به خود

می‌گیرد. امپریالیسم آمریکا نیز به نوبه خود، به طور فزاینده‌ای، چین را به مثابه رقیب و حریفی دراز مدت مورد هدف قرار می‌دهد.

رشد سریع چین، به طور لاینفک، وابسته به جریان‌های عظیم سرمایه خارجی برای سرمایه‌گذاری است:

سرمایه خارجی اکثر دارایی‌های 21 بخش از 28 بخش اصلی صنعتی چین را کنترل می‌کند. (2)

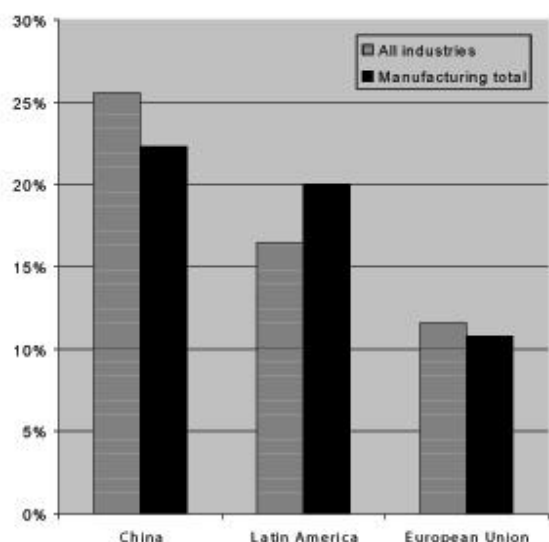
از اوایل سال‌های 2000، شرکت‌های بزرگ فراملیتی نظیر «جنرال الکتریک» بیش از یک سوم تولید صنعتی چین را در اختیار داشته‌اند. (3)

بنگاه‌هایی که سرمایه خارجی در آنجا سرمایه‌گذاری شده حدوداً 60 درصد واردات و صادرات چین را در اختیار دارند. (4)

سرمایه‌گذاری توسط سرمایه خارجی باعث بوجود آمدن مجتمع‌های تولیدی جدید و بسیار وسیع در مناطق ساحلی چین شده است. 80 درصد کل سرمایه‌گذاری‌های خارجی راهی این مناطق می‌شود. طی 20 سال اخیر، حدود 200 میلیون کارگر روستایی برای یافتن کار به مناطق شهری نقل مکان کرده‌اند. (5) این ارتش کار مهاجر که می‌تواند مورد فوق‌استثمار قرار بگیرد، در محیط کار با دستمزد اندک و در زمینه مسکن و خدمات با تبعیض روبروست. همین ارتش مهاجر کار است که نیازهای کاری مجتمع‌های تولیدی را تامین می‌کند.

سرمایه خارجی در چین به میزان زیادی در محصولات کارخانه‌ای کم‌هزینه و کم‌ارزش نظیر پوشاک سرمایه‌گذاری

Chart 1 Estimated Rate of Return on U.S. Direct Investment in China, Latin America, and the European Union in 2006



Underlying data from U.S. Bureau of Economic Analysis, www.bea.gov/international/dit1usdtabl.htm.

This chart shows that the rates of return on U.S. manufacturing investments in China are twice the level of comparable investments in the European Union (EU) countries, and higher than in Latin America.

می‌شود. چین تولید کننده محصولات الکترونیکی و فن‌آوری اطلاعات نیز هست. در حال حاضر، چین بزرگترین صادر کننده کامپیوتر، وسایل الکترونیکی مربوط به کامپیوتر و سایر محصولات در زمینه فن‌آوری اطلاعات به ایالات متحده محسوب می‌شود. اما بخش بزرگی از این کالاهای صادراتی، شامل محصولات مونتاژ شده در مجتمع‌های متعلق به خارجیان در چین است؛ و یا قطعاتی است که سرمایه داران محلی چینی آن‌ها را به شکل مقاطعه کاری تولید می‌کنند تا در محصولات فن‌آوری پیشرفته که خارج از چین تولید می‌شود مورد استفاده قرار گیرد. (6) این نمونه ای از توسعه معوج چین است.

چین بزرگترین دریافت کننده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان سوم محسوب می‌شود. شرکت‌های ماوراء بحار از طریق عملیات خود در چین، سودهای کلان استثنایی استخراج می‌کنند. همانگونه که نمودار یک نشان می‌دهد، نرخ‌های برگشتی سرمایه‌گذاری‌های صنعتی ایالات متحده در چین، 2 برابر نرخ سودهای برگشتی از سرمایه‌گذاری‌های قابل قیاس در کشورهای اتحادیه اروپا، و بالاتر از نرخ سودهای برگشتی از آمریکای لاتین است.

اینک یک نمونه دیگر از توسعه تحت هدایت امپریالیست‌ها: وقتی که سرمایه امپریالیستی، تولیدی را به شکل مقاطعه کاری به بنگاه‌های چینی واگذار می‌کند، سهم بزرگ و نامتناسبی از سود به سوی امپریالیست‌ها روانه می‌شود. برای مثال، یک «آی پود» در ایالات متحده 299 دلار فروخته می‌شود. بنگاه‌هایی که در چین قطعات آن را سرهم می‌کنند فقط 4 دلار دریافت می‌کنند. این در حالی است که

160 دلار بابت طراحی، حمل و نقل و کارهای مربوط به فروش «آی پود»ها به جیب شرکت‌های آمریکایی می‌رود. (7)

سرمایه بین المللی، اقتصاد چین را به یک حلقه کلیدی در سیستم تولیدی منطقه شرق آسیا که سودآوری بالا و جهت‌گیری صادراتی دارد تبدیل و در آن ادغام کرده است.

چین به میزان بسیار زیادی به بازار ایالات متحده متکی است که مقصد عمده‌ی صادرات آن است. بنابراین رونق اقتصادی چین به شدت وابسته به رشد تقاضا در بازار ایالات متحده است. این تقاضا به شکل فزاینده‌ای توسط وام تامین می‌شود. چین به طریقی دیگر نیز به بازارهای صادراتی وابسته است: چین برای پرداخت هزینه‌های فزاینده‌ی واردات انرژی، مواد معدنی و خوراکی، محصولات نیم‌ساخته، محصولات سرمایه‌ای (نظیر ماشین‌آلات)، و محصولات تجملی که خوراک طبقات نو کیسه‌ی کشور است باید صادرات خود را به شکل تصاعدی افزایش دهد.

ب: کمی در مورد زمینه های تاریخی

و جنایت های حاکمان سرمایه‌دار نوحاسته‌ی چین

در قرن نوزدهم میلادی، سرمایه‌داری غرب از طریق جنگ‌ها، تحمیل قراردادهای نابرابر، و تقسیم چین به مناطق نفوذ خارجی، قصد تسلط بر این کشور را کرد. نفوذ اقتصادی و نظامی قدرت‌های خارجی به شکل وحشیانه ادامه یافت: از فشار اقتصادی ایالات متحده برای گشودن دروازه‌های بازار چین گرفته تا تجاوز ژاپن و اشغال چین توسط آن کشور در دهه 1930 میلادی، تا حمایت ایالات متحده از نیروهای فاسد و ارتجاعی چانکایشک در جریان جنگ داخلی به سال های 1945 تا 1949. چین تحت سلطه‌ی امپریالیسم حاکمیت ملی خود را از دست داد و توسعه‌ی اقتصادی کشور معوج شده و از رشد بازماند.

انقلاب چین در فاصله 1949 تا 1976 وضعیت را کاملاً دگرگون کرد. جنگال جهنمی کنترل خارجی را در هم شکست. پایه‌های حاکمیت استثمار و فاسد فئودالی و سرمایه‌داری بوروکرات را نابود کرد. از آن پس ذخائر چین به رفع نیازهای توسعه‌ی همه جانبه خدمت می‌کرد. چین سوسیالیستی تحت رهبری مائو، اقتصادی متکی به خود و موزون ایجاد کرد. زیربنای صنعتی مدرنی ساخته شد. حمل و نقل و پایگاه‌های تولید برق به‌مثابه بخشی از زیرساخت نوین با تلاش‌های جمعی جامعه ایجاد شد و به این توسعه موزون خدمت کرد. صنعت در شهرهای کوچک و روستاها گسترش یافت. در مناطق روستایی، کمون‌ها برقرار شدند: کشت و زرع به شکل تعاونی در سطوح مختلف انجام می‌شد؛ دهقانان برای ساختن سیستم‌های آبیاری گسترده و مهار سیل همراه شدند؛ سیستم‌های بهداشتی و آموزشی کم‌هزینه فراهم شد. یک نیروی کار ماهر و سالم بوجود آمد.

حکام سرمایه‌دار نوحاسته چین بعد از سرنگونی سوسیالیسم در سال 1976، دروازه‌های چین را به طور اساسی به روی سرمایه خارجی گشودند و کشور را در اختیار آن‌ها قرار دادند. امپریالیسم به همراه حکام سرمایه‌دار نوحاسته در چین، به توسعه‌ی سابقا سوسیالیستی کشور چنگ انداختند و آن را در خدمت انباشت سرمایه تغییر دادند. رژیم جدید، کارگران را از حقوقشان محروم و برای سرمایه خارجی و سرمایه نوحاسته بومی، به بردگان مزدی تبدیل کرد. آن‌ها کمون‌ها را تعطیل کردند؛ دهقانانی که خلع مالکیت شده یا توانایی تامین معاش از راه کشاورزی را نداشتند از سر درماندگی (و به خیال کسب درآمدهای بیشتر) به شهرهای مناطق پر رونق ساحلی مهاجرت کردند تا تبدیل به قشر کارگری انعطاف پذیر، در دسترس، با قابلیت فوق‌استثمار شدن، شوند. زیرساختی که طی دوران سوسیالیسم ایجاد شده بود در واقع یارانه‌ی توسعه‌ای شد که تحت هدایت امپریالیست‌ها به پیش رفت.

ج: بورژوازی و بخش دولتی چین

پایگاه یک بخش از طبقه‌ی حاکمه‌ی چین در دولت است. این بخش از طبقه‌ی حاکمه، هسته مرکزی قدرت در آن کشور را تشکیل می‌دهد و از طریق نهاد سیاسی آن، یعنی «حزب کمونیست چین» که هیچ ربطی به سوسیالیسم یا کمونیسم ندارد، حکم می‌راند. این بخش مرکزی بورژوازی چین اهرم‌های کلیدی اقتصاد چین را تحت کنترل خود دارد. همین بخش است که سیاست‌های پولی و مالیاتی را تنظیم می‌کند. این بخش از نزدیک به سرمایه خارجی متصل و وابسته است. این بخش با سرمایه بزرگ خصوصی بومی ادغام شده است. این بخش فرماندهی ارتش و قوای سرکوبگر دولتی را در دست دارد و وحشیانه از این نیرو علیه توده‌ها استفاده می‌کند. یعنی همانطور که در جریان سرکوب دانشجویان و کارگران طی خیزش میدان «صلح آسمانی» به سال 1989 دیدیم.

بخش دولتی اقتصاد شامل بنگاه‌های صنعتی و بانک‌های متعلق به دولت است که حدود 35 درصد اقتصاد چین را در بر می‌گیرد. بخش سرمایه‌داری خصوصی در اقتصاد به سرعت در حال رشد است و اکثر بخش دولتی، خصوصی شده است. از سال 1995، بخش دولتی چین به شکل قابل ملاحظه‌ای دستخوش بازسازی شده است. شمار گسترده‌ای از بنگاه‌ها و ده‌ها میلیون حقوق‌بگیر شامل این حرکت شده‌اند. اما یک هسته مرکزی از بنگاه‌های دولتی بر اکثر

صنایع سنگین و بخش‌های کلیدی خدمات مسلط است. (8) و بخش دولتی کماکان یک پایگاه اقتصادی قدرت برای این بخش رهبری کننده‌ی بورژوازی چین محسوب می‌شود.

کنترل دولتی کماکان پر قدرتی بر بخش‌های بانکی و بیمه اعمال می‌شود؛ اگر چه آن‌ها سهامی را به سرمایه‌گذاران خصوصی بین‌المللی فروخته‌اند.

دولت چین در چارچوب سلطه‌ی امپریالیستی و وابستگی به فن‌آوری وارداتی، به درجاتی توسعه‌ی چین را به لحاظ استراتژیک هدایت می‌کند. یکی از اهداف دولت چین برای این کشور، "بالارفتن" از نردبان تولیدات صنعتی و رسیدن به مرحله‌ی تولیدات پیچیده‌تر است. چین، اینک، محصولات سرمایه‌بر بیشتری تولید می‌کند و درگیر تولید مدولار (فن‌آوری پیشرفته و استاندارد) و غیره است.

طبقه‌ی حاکم چین تلاش می‌کند زیربنای صنعتی فن‌آورانه کشور را بسط داده و بر الگوهای توسعه تاثیر بگذارد.

در حال حاضر یک صنعت خودرو سازی، تحت هدایت سرمایه خارجی (شرکت‌هایی مانند فولکس واگن و جنرال موتورز)، سریعاً در چین توسعه می‌یابد. اما حکومت چین یک شرط ورود به بازار چین را انتقال فن‌آوری از شرکت‌های بزرگ فراملیتی قرار داده که امری بیسابقه است. رژیم، بر روی این‌که خودروسازان داخلی پروژه‌های مشترک با شرکای خارجی رقیب را حفظ کنند پافشاری می‌کند.

یک مساله بسیار مهم دیگر اینست که چین در زمینه‌ی پژوهش‌های مقیاس بزرگ و درازمدت سرمایه‌گذاری کرده است. حکومت، شرکت‌های خصوصی و دولتی چینی را تشویق می‌کند که در صنایعی نظیر کامپیوتر و ارتباطات تلفنی در صف اول قرار بگیرند.

طبقه‌ی حاکمه چین می‌خواهد از این رشد اقتصادی که تحت سلطه‌ی امپریالیست‌ها و خارجیان است به‌مثابه پایگاهی برای تقویت قدرت اقتصادی جهانی چین استفاده کند؛ و از این جایگاه تقویت شده برای گسترش نفوذ اقتصادی‌اش در جهان بهره جوید.

توسعه‌ی اقتصادی سریع چین به گونه‌ای انجام شده که کماکان تحت سلطه‌ی سرمایه خارجی و متکی به بازارهای بین‌المللی است. این توسعه در مقابل نوسانات شدید تقاضا در بازار جهانی آسیب پذیر است. این توسعه می‌باید سرمایه خارجی را به خود جلب کند؛ سرمایه‌ای که برای تولید دائمی از مکزیک گرفته تا چین، و از چین گرفته تا ویتنام به دنبال مناطق کم‌هزینه‌تر می‌گردد. این پروژه مستلزم ثبات اجتماعی و سیاسی در جامعه و اقتصاد است؛ اما در عین حال، اعوجاج‌های فوق‌العاده و حادی را در زمینه کشاورزی - صنعت ایجاد کرده و نابرابری‌های گسترده منطقه‌ای و اجتماعی را دامن زده است. بر اساس برخی ارزیابی‌های آماری، شکاف میان درآمدها در نواحی شهری و روستایی چین، بیشتر از هر کشور دیگر دنیاست و این عامل عمیقاً بی ثبات کننده‌ای است. (9)

د. واقعیت‌ها یک به یک بررسی کنیم

دست یافتن به توسعه‌ای سریع با حداقل هزینه و سود بالا، از اهداف کلیدی طبقه‌ی حاکمه چین است. این توسعه بر استثمار کار مزدی و کار دهقانی، بر خون و استخوان مردم چین، بنا شده است. این توسعه اقتصادی، پر هرج و مرج، فلاکت بار و از نظر زیست محیطی نابود کننده است.

پنج شهر از ده شهر دنیا که آلوده‌ترین هوا را دارند در چین هستند. پروژه سد «سه آبراه» که بزرگی آن در تاریخ بشر بیسابقه است، اکوسیستم‌ها را به شکلی عظیم نابود کرده؛ باعث جابجایی جمعیت‌های بزرگی شده است. توسعه‌ی تجاری آزمندانه باعث نابودی سریع مزارع شده است. (کشاورزان توسط مقامات حکومتی محلی تحت فشار قرار دارند تا حق نسق خود را در مقابل مبلغی اندک بفروشند.) در حال حاضر، چین نیمی از تالاب‌هایش را از دست داده است. توسعه سرمایه‌داری یک بلای زیست محیطی است. بر مبنای تخمین‌ها، سالانه نزدیک به 400000 (چهار صد هزار) نفر از اهالی چین بر اثر آلودگی هوا، آلودگی آب و سایر تخریب‌های زیست محیطی دچار بیماری و مرگ زودرس می‌شوند. (10)

توسعه اقتصادی چین یک بلای انسانی است

زلزله استان «سیچوان» در بهار 2008 بیشترین قربانیان خود را از میان تهی‌دستان چین گرفت: مدارس سرهمبندی شده که فرزندان افشار فقیرتر جامعه را در خود جای می‌دهند فرو ریختند؛ کودکان بسیاری کشته شدند؛ در حالی که این اتفاق قابل اجتناب بود. دهقانان باید برای خدمات پزشکی و آموزشی هزینه بپردازند. در جمع‌بندی پژوهشی که اخیراً در مورد نظام بهداشتی چین صورت گرفته چنین آمده است: «تهی‌دست‌ترین‌ها به شکل فزاینده‌ای از هر نوع مراقبت درمانی محروم می‌شوند.» (11)

در شهرهای چین، غیر معمول نیست که کارگران بخش صادرات 80 ساعت در هفته تحت شرایط وحشتناک بهداشتی و ایمنی و با دستمزد پایین کار کنند. در غرب، ما در مورد رنگ‌های آغشته به سرب در اسباب بازی‌های تولید شده در چین چیزهایی می‌شنویم. اما در مورد استنشاق دودهای سمی، جراحات، و قطع دست و پای کارگران در همان کارخانه‌های تولید اسباب بازی چیزی به گوشمان نمی‌رسد. بر مبنای یک بررسی که توسط حکومت چین انجام گرفته، 72 درصد از حدود 100 میلیون کارگر مهاجر کشور با معضل دست‌مزدهای معوقه دست به گریبانند و این یک منبع مهم سرمایه است که توسط بنگاه‌های خصوصی و خارجی انباشت شده است. (12)

یک نکته مهم اینست که رونق اقتصادی چین در فاصله 2002 - 1990 به کاهش اشتغال مزدگیران رسمی در بخش شهری انجامید (یعنی کاهش مشاغل عادی که از حمایت‌ها و استانداردهای معینی برخوردارند)؛ زیرا بخش دولتی به دنبال درجه بالاتری از کارایی و سودآوری بود. قسمت اعظم ایجاد مشاغل جدید در بخش خصوصی صورت گرفته است؛ به ویژه در آنچه بخش غیر رسمی نامیده می‌شود: یعنی مشاغل فاقد امنیت و بی حساب و کتاب، مشاغل از امروز به فردا در گروه‌های ساختمان سازی در پروژه‌های عظیم چین (آسمانخراش‌های شهری، زیرساخت بازی‌های المپیک 2008، سد سازی در نواحی رودخانه ای)، بساط‌های خیابانی و فعالیت‌های غیر قانونی. (13)

رشد سریع و گسترده صنعت سکس در چین، جلوه‌ای از این روندهاست. بر مبنای تخمین برخی از گروه‌های زنان، در حال حاضر حدود 20 میلیون کارگر جنسی در چین وجود دارند که اغلب برای کار در محلات تن‌فروشان از مناطق روستایی به مراکز در حال گسترش صنعتی و تجاری می‌آیند. (14)

زنان روستایی که با شوهران و پسرانشان به شهرها مهاجرت می‌کنند با موانع جدیدی روبرو می‌شوند. فرصت‌های زندگی آنان محدود است. یکی از غم‌انگیزترین تحولات در مناطق روستایی چین که خیلی کم در موردش گزارش منتشر می‌شود، خودکشی زنان جوان در شماری بیسابقه است. چه فاصله‌ی عظیمی است میان این شرایط با چین مائوئیستی که در آن مبارزه علیه ستم بر زنان از کانون‌های تحول انقلابی مداوم جامعه محسوب می‌شد. (15)

2) چین یک قدرت اقتصادی در حال صعود با اهداف استراتژیک است

توسعه سریع سرمایه‌داری در چین، یک شبکه‌ی تولید سرمایه‌داری در شرق آسیا یافته است که مرکز چین است. در این شبکه‌ی تولیدی، امپریالیسم ژاپن نقش سازماندهی مهمی را بازی می‌کند. شرق آسیا، پویاترین منطقه‌ی تولید صنعتی دنیاست. حاکمان چین در حال ایجاد حلقه‌های اقتصادی - سیاسی بیشتری در سراسر شرق آسیا هستند. به علاوه چین در حال تقویت قابلیت‌های خود برای نمایش قدرت نظامی در منطقه است و راه خود را به سوی دیگر مناطق دنیا باز می‌کند.

الف. اهرم مالی رشد یابنده

چین به بازیگری عمده در بازارهای ارزی و مالی دنیا تبدیل شده است. چین 1.8 تریلیون دلار (1.8 هزار میلیارد دلار) را به عنوان ذخایر ارز خارجی خود در اختیار دارد. این انبوهی از ثروت است که به‌مثابه وسیله پرداخت‌های بین‌المللی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. ذخایر ارز خارجی از درآمدهای صادراتی و نیز سایر درآمدهای سرمایه‌گذاری حاصل می‌شود. چین یک ماشین صادراتی فوق‌العاده است. از بین همه کشورهای، ایالات متحده بیشترین کالاهای وارداتی خود را از چین می‌گیرد. در حال حاضر، چین در زمینه ذخایر ارز خارجی از ژاپن پیشی جسته است. بخش اعظم این ذخایر (تا حالا) به صورت دلار است: سرمایه‌گذاری شده در اوراق بهادار خزانه داری آمریکا، اژانس قرضه‌های حکومتی آمریکا، و سایر ابزار مالی.

دراپی‌های دلاری چین اهرم مالی قابل توجهی در اقتصاد جهانی امپریالیستی است. آمریکا با کسری بودجه‌ی حکومتی عظیمی روبروست. (هزینه‌های جنگی، برنامه‌های اجتماعی و بازپرداخت بهره و غیره، بیشتر از مالیات‌هایی است که جمع‌آوری می‌کند.) کسری تراز تجاری آمریکا بسیار زیاد است. (وارداتش بیش از صادراتش است.) آمریکا مبالغ زیادی سرمایه قرض می‌کند تا به عدم توازن مالی بین‌المللی‌اش پوشش دهد. ایالات متحده برای تامین و اداره‌ی قروض خود به شکل بسیار حادی وابسته به کشورهای نظیر چین است.

در دوره 08 - 2007 که بنگاه‌های مالی و دلالی «وال استریت» (نظیر مورگان استنلی) تضعیف شده بودند، چشم‌ها به «صندوق ثروت ملی» چین (یعنی ذخایر گسترده مالی که توسط حکومت چین اداره می‌شود) دوخته شد تا سرمایه‌ی مورد نیاز عاجل را تامین کند.

چین وارد کننده‌ی بزرگ سوخت و مواد معدنی است. از سال 1995 تاکنون عامل افزایش 40 درصدی تقاضای این محصولات در بازار جهانی بوده است. از آنجا که توسعه‌ی بسیار سریع چین با جهت‌گیری جهانی، بر خلاف کشوری مانند ژاپن، دارای شالوده‌ی توسعه یافته‌ی فن‌آورانه نیست برای تولید حجمی یکسان از محصولات، 7 برابر ژاپن (و 3 برابر هند) انرژی مصرف می‌کند. (16)

و چین برای تغذیه ماشین صنعتی خود به دنبال دسترسی مطمئن به مواد خام است. در حال حاضر، چین در بخش صنایع استخراجی در آمریکای لاتین و آفریقا سرمایه‌گذاری می‌کند و بنگاه‌هایی را می‌خرد. سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم چین از 1.8 میلیارد دلار در سال 2003 به 16.1 میلیارد دلار در سال 2006 افزایش یافت. حدود نیمی از این سرمایه‌گذاری در بخش صنایع مربوط به ذخایر طبیعی است. (17)

هجوم رقابت‌جویانه‌ی شتابانی برای کنترل محصولات نفتی و معدنی آفریقا آغاز شده است. شرکت‌های نفتی ایالات متحده سرمایه‌گذاری‌های خود در کشورهایمانند آنگولا، نیجریه و گینه استوایی را شتاب بخشیده‌اند. در سال 2007، ارتش آمریکا در آفریقا یک مرکز فرماندهی بوجود آورد که «آفریکوم» خوانده می‌شود. (تا پیش از این، پیاده کردن نیرو در آفریقا از طرف مراکز فرماندهی ارتش آمریکا که در بیرون آفریقا قرار داشتند، هماهنگ می‌شد.) این اقدام مهمی از سوی امپریالیسم آمریکاست. هدف آمریکا از این کار، هم دستیابی به نفت و کنترل سایر ذخایر طبیعی آفریقا است و هم ادغام بخش‌های بیشتری از آفریقا در «جنگ علیه ترور». آمریکا برای تحقق این هدف دست به کارهای دیگر مانند شتاب بخشیدن به انتقال تسلیحات به حکومت‌های مختلف آفریقائی و عقد پیمان‌های نظامی با آنها نیز زده است.

از میانه‌ی دهه‌ی 1990، چین فعالیت‌هایش را در آفریقا شتاب بخشیده است. در حال حاضر، چین سومین شریک بزرگ تجاری آفریقا است. شرکت نفت چین که تحت مالکیت دولت قرار دارد، یک سهم کنترل کننده از شرکت نفت اصلی سودان را در اختیار دارد. همین شرکت نفت چین در صنعت نفت الجزایر سرمایه‌گذاری کرده است؛ و هجوم سرمایه‌گذاری‌هایش در بخش‌های نفتی آنگولا و نیجریه آغاز شده است. آفریقا در حال حاضر، حدود 30 درصد از نیازهای وارداتی چین در زمینه نفت را تامین می‌کند. بنگاه‌های معدن‌کاوی چین که تحت‌الحمایه دولت این کشور هستند، در جستجوی کبالت، اورانیوم، مس و سایر مواد معدنی صنعتی در جمهوری دموکراتیک کنگو و زیمبابوه و زامبیا سرمایه‌گذاری کرده، همکاری‌های مالی خود با این کشورها را افزایش داده، حلقه‌های ارتباطی نزدیکتری ایجاد کرده‌اند. (18)

همه این سرمایه‌گذاری‌ها و مانورهای چین نسبت به آنچه ایالات متحده و اروپا در آفریقا انجام می‌دهند، ذره‌ای بیش نیست. اما یک رقابت شدت‌یابنده در آفریقا وجود دارد. هجومی رقابت‌جویانه جریان دارد که بیش از پیش چین را درگیر خود می‌کند.

چین برای پیشبرد منافع خود از پیوندهای سیاسی و دیپلماتیک، توافقات در زمینه فروش اسلحه و تربیت نظامی، و اعطای وام‌های کم بهره استفاده می‌کند. چین از طریق انتقاد از سلطه‌ی آمریکا و برخی سیاست‌های ایالات متحده که شیره کشورهای جهان سوم را می‌مکد، جای پای خود را به لحاظ ایدئولوژیک در بخش‌هایی از جهان سوم محکم می‌کند. چین از این واقعیت که آمریکا خاورمیانه را کانون توجه خود قرار داده و به آنجا بند شده و در حال حاضر جنگ‌هایش برای دستیابی به امپراتوری بزرگتر را در آنجا به پیش می‌برد، سود می‌جوید.

امپریالیسم آمریکا بیش از پیش چین را به مثابه یک رقیب استراتژیک هدف قرار داده است. از سال 2006، وزارت دفاع آمریکا در بررسی سالانه خود، رقابت با چین بر سر منابع را همپای درگیری بر سر تایوان قرار داده که می‌تواند جرقه بالقوه‌ی جنگ میان آمریکا و چین باشد. (19)

چرائی جنگ تبلیغاتی آمریکا علیه چین را فقط در چارچوب سربلند کردن چین در اقتصاد جهانی و رقابت با این کشور می‌توانیم بفهمیم. در این چارچوب است که می‌توان فهمید چرا آمریکا سعی می‌کند چین را باعث و بانی مشکلات مختلف (از صدور مواد خوراکی و دارویی ناسالم گرفته تا تخلف در زمینه حقوق مالکیت نرم افزاری، زیر پا گذاشتن حقوق بشر، و افزایش هزینه‌های نظامی‌اش) معرفی کند.

ب. جاه طلبی‌های جغرافیایی - سیاسی

و ارتباط روسیه و چین

رشد اقتصادی چین که با شتاب زیاد، کمبود ذخایر، و هرج و مرج مشخص می‌شود و تحت سلطه‌ی سرمایه‌امپریالیستی به پیش می‌رود، به لحاظ عینی این کشور را به سمتی می‌راند که به‌مثابه قدرتی جهانی با جاه طلبی‌های جغرافیایی - سیاسی ظاهر شود.

بر مبنای ارزیابی «موسسه تحقیقاتی صلح بین‌المللی استکهلم»، خرج‌های نظامی چین طی دهه اخیر 3 برابر شده است. در سال 2006، چین در این زمینه از ژاپن که بزرگترین هزینه‌کننده نظامی در منطقه شرق آسیا محسوب می‌شد، جلو زد. اینک بودجه نظامی چین در رده سوم دنیا قرار دارد. (20) چین توانایی‌های دریایی خود را ارتقاء داده، زرادخانه موشک‌های دوربردش را بهبود بخشیده، و پا به عرصه‌های متکی به فن‌آوری پیشرفته، نظیر نظامی‌گری در فضا، گذاشته است. مخارج نظامی چین با مخارج نظامی امپریالیسم آمریکا اصلاً قابل مقایسه نیست؛ اما قدرت نظامی چین یک عامل رشد‌یابنده در مناسبات بین‌المللی به ویژه در شرق آسیا است.

دو تن از مشاوران سیاسی حکومت ایالات متحده که دغدغه‌ی پیشبرد منافع امپریالیسم آمریکا را دارند، در توصیف خود از تغییراتی که در وضعیت جغرافیایی - سیاسی این منطقه‌ی مهم در شرف وقوع است و چالشی در مقابل آمریکاست، تصویری ارائه می‌دهند که دارای حقایقی است: بعد از گذشت 60 سال از سلطه‌ی آمریکا، اینک تناسب قوا در منطقه شمال شرق آسیا در حال تغییر است. ایالات متحده به‌طور نسبی پا در سراسیمه‌ی نهاده؛ چین در حال اوج گرفتن است؛ ژاپن و کره جنوبی دستخوش بی‌ثباتی شده‌اند. واشنگتن برای حفظ قدرت آمریکا در این منطقه باید روندهایی که این گذار را شکل می‌دهند شناسایی کرده، ابزار و روش‌های حاکمیت جدیدی را به کار گیرد که پایه‌ی قدرت آمریکا را گسترده‌تر کند. (21)

یکی از جوانب اوضاع جاری، تطابق فزاینده منافع چین و روسیه در عرصه‌های کلیدی، و افزایش تصاعدی پیوندها و همکاری‌های این دو کشور است. در سال 2006، چین به شریک اقتصادی شماره یک روسیه تبدیل شد. به علاوه، چین تامین‌کننده‌ی مالی پروژه‌های مهم خط لوله‌ی روسیه بوده، که در بخش آتی این نوشته مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

هم‌چنین و هم‌روسیه، تسلیحات کشورهای تولیدکننده نفت و گاز در جهان سوم را تامین می‌کنند. هر دو این کشورها در حال افزایش توانایی‌های نظامی خود در مناطق کلیدی تولیدکننده انرژی هستند. و هر دو در سال 2001 همراه شدند و «سازمان همکاری شانگهای» متشکل از کشورهای شرق آسیا را تاسیس کردند.

این سازمان، یک تحول مهم در روابط بین‌المللی است. رشد اقتصادی و عروج چین در اقتصاد جهانی به شکل فزاینده‌ای در عرصه‌های جغرافیایی - سیاسی و نظامی جلوه‌گر می‌شود. «سازمان همکاری شانگهای» یک ائتلاف منطقه‌ای در زمینه‌های انرژی و امنیت در شرق آسیا است. دولت‌های چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان اعضای اصلی آن هستند.

این سازمان، قدرت اقتصادی چین و توانایی‌های نظامی و ذخایر انرژی روسیه را به هم می‌آمیزد. در تابستان 2007، این سازمان نخستین تمرینات نظامی خود را برگزار کرد. به علاوه، در جریان این تمرینات برای نخستین بار افراد نیروی هوایی چین در خارج از خاک این کشور مستقر شدند. (22)

«سازمان همکاری شانگهای» به وضوح هدف کاهش نفوذ آمریکا در آسیای میانه و ایستادگی در برابر آن را دنبال می‌کند. این سازمان می‌خواهد نقاط قوت معین روسیه و چین را متمرکز کند؛ نقاط ضعف معین آن‌ها را رفع کند؛ و بقیه کشورها را حول این دو جمع کند. این یک ابزار نوپا اما مهم برای رقابت در یکی از مناطق بی‌ثبات و سرشار از ذخایر انرژی دنیاست.

ج. برخی پرسش‌های جدید

اوج‌گیری سریع چین در اقتصاد جهانی، برخی پرسش‌های جدید را مطرح می‌کند.

آیا چین می‌تواند از اتکاء به بازار صادراتی آمریکا «طلاق» بگیرد (این اصطلاحی است که تحلیلگران مالی و جغرافیا - سیاسی از آن استفاده می‌کنند) و از تمایل خود به تامین و اداره‌ی مالی کسری‌های آمریکا دست بکشد؟

در کوتاه مدت، با توجه به تکان‌های عظیمی که این "طلاق" می‌تواند به بار آورد و این واقعیت که توسعه‌ی وابسته و معوج چین نیازمند بازارهای عظیم صادراتی است؛ به نظر می‌رسد که پاسخ این سوال یک نهی آشکار باشد. (اگر چین به سرعت خود را از دلار جدا کند و باعث شود که ارزش این ارز باد هوا شود، باید پیه از دست دادن میلیاردها دلار را به تن بمالد.) به نظر می‌رسد چین به سادگی نمی‌تواند ریل عوض کرده و با تحریک تقاضای داخلی آن را جایگزین بازارهای صادراتی غرب کند.

اما در میان مدت و درازمدت، به ویژه در ارتباط با سایر جابجائی‌های اقتصادی و جغرافیایی - سیاسی دنیا، احتمال «طلاق» به گونه‌ای متفاوت مطرح می‌شود.

نرخ بالای رشد چین و درجه بالای سودآوری که نصیب سرمایه امپریالیستی کرده، برای اقتصاد جهانی منجمله برای امپریالیسم آمریکا، یک محرک حیاتی بوده است. در عین حال، یک بلوک اقتصادی منسجم‌تر و رقابت‌جوی‌تر غربی، یعنی اتحادیه اروپا، اینک نقش مهمتری در اقتصاد جهانی و امور مالی جهان بازی می‌کند.

همانگونه که در ابتدای این تحلیل اشاره شد، آمریکا کماکان جایگاه شماره یک را در اقتصاد جهانی امپریالیستی اشغال کرده است. با توجه به تنیدگی عمیق چین در اقتصاد جهانی امپریالیستی، اگر آمریکا لطمات گسترده‌ی سراشیب اقتصاد جهانی را که در حال بازگشائی است، متحمل شود؛ این می‌تواند هم برای چین و هم برای اقتصاد جهان تأثیرات بازخوردی عظیم و بی‌ثبات کننده‌ای به همراه داشته باشد. پاسخ‌های چین و ایالات متحده به بحران مالی 2008 و اینکه چگونه از آن بیرون بیایند، می‌تواند تأثیرات جغرافیایی - سیاسی و درازمدتی در پی داشته باشد.

چین توانسته نرخ رشد بالائی را حفظ کند. اما این یک اقتصاد سرمایه‌داری است و مصون از بی‌ثباتی و بحران نیست. ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که 75 درصد صنایع چین گرفتار اضافه تولید هستند. یعنی میزان سرمایه‌گذاری نسبت به بازارهای موجود، زیاده از حد است. (23) تورم در چین در حال اوج‌گیری است. شکاف‌های اجتماعی عمیق‌تر می‌شود؛ طی سال‌های اخیر اعتصابات، اعتراضات و درگیری‌ها در مناطق روستایی علیه فساد و رشوه خواری، غصب اراضی و لطمات زیست محیطی، بالا گرفته است.

پویش‌های عروج چین پیچیده است. اما یک تضاد است که شکل‌دهنده‌ی کل وضعیت است: تضاد میان **وابستگی** و **توان رشد یابنده اقتصادی**. چین وابسته به سرمایه خارجی و بازارهای خارجی است. اما چین به‌مثابه قدرت اقتصادی جهانی، مرکز تولید صنعتی دنیا قد علم کرده است. این کشور دست به انباشت ذخایر گسترده ارز خارجی زده، نفوذ مالی قابل توجه و فزاینده‌ای بر دلار به دست آورده است. چین به شکل تهاجمی‌تری در پی بازارهای جهان سوم و صدور سرمایه به ورای مرزهای خویش است.

دوباره به عقب برگردیم. چه چیزی جهت‌گیری درازمدت، استراتژیک و رقابت‌جویانه‌ی طبقه‌ی حاکمه چین را رقم می‌زند؟ متنوع کردن و تقویت پایه‌ی صنعتی را که ریشه‌ی داخلی دارد؛ گسترش دامنه نفوذ اقتصادی و مالی بین‌المللی؛ تقویت توانایی‌ها و نظامی‌ها اما به گونه‌ای که محرک درگیری‌ها و مستقیم با امپریالیسم آمریکا نشود.

آیا چین می‌تواند به یک صورت بندی سرمایه‌ی امپریالیستی تکامل یابد؟ این پرسشی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. هر چند که این یک مقصد هموار و از پیش تعیین شده نیست. اما این یک احتمال واقعی است که چین در مرحله‌ی گذار تبدیل شدن به یک قدرت امپریالیستی باشد. این تحول کیفی به چه شکل خواهد بود و ممکنست از چه مسیرهای عبور کند؟ این فرایند، مجموعه‌ای از عوامل تاریخی را در بر می‌گیرد که نتیجه‌ی عمل و تأثیر متقابل حرکت و توسعه سرمایه‌داری چین، مبارزه طبقاتی در آن کشور، چرخش‌ها و جابجایی‌ها و زمین لرزه‌های بزرگتر در امور اقتصادی دنیا، و تحولات بزرگ و غیر منتظره در سیاست‌های جهانی (منجمله جنگ‌ها و درگیری‌ها) و نیز مبارزات انقلابی خواهد بود.

فرهنگ لغات فنی:

***انباشت سرمایه**: تولید ارزش اضافه (منبع سود) بر پایه‌ی استثمار کار مزدی؛ و سرمایه‌گذاری و باز سرمایه‌گذاری سود توسط سرمایه‌های رقیب بر پایه‌ی ای بسط یابنده، ارزان کننده‌ی هزینه‌ها، و به لحاظ فن آوری (و تولیدی) پیشرفته‌تر. همانطور که مارکس گفت این فرایند انباشت ثروت در یک قطب و انباشت فلاکت و رنج در قطب دیگر است.

****صدور سرمایه:** حرکت رو به بیرون سرمایه از یک کشور به کشور دیگر برای سرمایه‌گذاری. صدور سرمایه شامل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در بنگاه‌های موجود در کشور میزبان یا اعطای وام بانکی، یا سرمایه‌گذاری در سهام و اوراق بهادار و غیره است.

*****امپریالیسم:** مرحله تکامل سرمایه‌داری به مثابه یک نظام جهانی است. این مرحله در اواخر 1800 به ظهور رسید. ما در عصر امپریالیسم زندگی می‌کنیم. امپریالیسم دارای 5 مشخصه کلیدی است: 1- سلطه‌ی انحصارات (بزرگ، با درجه‌ی بالایی از تمرکز و واحدهای مالکیت و کنترل بسیار قدرتمند) بر سازمان تولید و توزیع؛ 2- ادغام سرمایه بانکی و صنعتی و تبدیل آن به بلوک‌های مالی عظیم؛ 3- صدور سرمایه دارای اهمیت مرکزی برای سودآوری کلی است؛ 4- تقسیم اقتصادی جهان به مناطق نفوذ توسط کورپوراسیون‌ها، کارتل‌ها و قدرت‌های بزرگ؛ 5- تقسیم کامل جهان توسط قدرت‌های امپریالیستی به مستعمرات، نومستعمرات و مناطق نفوذ؛ به طوریکه مبارزه‌ی میان قدرت‌های امپریالیستی بزرگ شامل تقسیم مجدد جهان است.

******بورژوازی:** طبقه‌ی حاکمه‌ی جامعه سرمایه‌داری. این طبقه‌ی استثمارگر نیروهای تولیدی اجتماعی را که مقیاسی بزرگ داشته و بسیار پیشرفته‌اند، به طور خصوصی کنترل می‌کند (بر آن‌ها مالکیت خصوصی دارد). این نیروهای تولیدی بزرگ و پیشرفته، فقط با تلاش‌های جمعی طبقه‌ای به نام پرولتاریا؛ طبقه‌ای که از مالکیت بر ابزار تولید محروم است و باید برای بقا نیروی کار خود را بفروشد؛ قابل به کار بردن می‌باشند. بورژوازی تجسم قانون اجباری سرمایه‌داری است: بسط بیاب یا بمیر. این طبقه رابطه‌ای آشفتگی ناپذیر با پرولتاریا دارد و از طریق کنترل دولت و ارگان‌های سرکوب و قدرت حاکمیت خود را بر جامعه تحمیل می‌کند.

بخش سوم

اتحادیه اروپا، رقیب بالقوه‌ی سلطه‌ی ایالات متحده

جایگاهی‌های بزرگی در توازن قوای اقتصادی میان قدرت‌های بزرگ در حال وقوع است. گسل‌های جدیدی را می‌توان در اقتصاد جهانی تشخیص داد. امپریالیسم آمریکا هنوز قدرت اقتصادی و نظامی درجه اول در نظام امپریالیسم جهانی است. اما موقعیت آن در حال فرسایش است و رقبای بالقوه در حال ظهورند.

در حالیکه عروج چین را می‌توان به جایگاهی‌های تکنونیک بزرگ در اقتصاد جهان تشبیه کرد (به بخش دوم رجوع کنید)، گسترش و تحکیم اتحادیه اروپا نیز یکی از شاخص‌های چشم‌انداز اقتصادی متغیر است.

اتحادیه اروپا یک بلوک اقتصادی بسیار رشد یافته‌ی متشکل از کشورهای امپریالیستی و سرمایه‌داری در قاره‌ی اروپاست. در 15 سال گذشته، اتحادیه اروپا به سطوح بالاتری از ادغام اقتصادی و مالی دست یافت و موقعیت بین‌المللی‌اش را تقویت کرد. امروز، که پول 15 عضو اتحادیه اروپاست، نقش بسیار مهمی را در تجارت و فینانس جهانی بازی می‌کند و این نقش در حال افزایش است. اتحادیه اروپا با قدرت بیشتری در صحنه بین‌المللی عرض اندام می‌کند و در حال تقویت توانایی‌های نظامی خود است.

خصلت و مفاهیم احتمالی گسترش و تقویت اتحادیه اروپا، در رابطه با رقابت‌های میان قدرت‌های بزرگ، موضوع بخش سوم از این سلسله مقالات است.

خاتمه جنگ سرد و گسترش اتحادیه اروپا

اتحادیه اروپا در امور نظامی و مجامع بین‌المللی نظیر «سازمان تجارت جهانی» در شراکت و اتحاد با امپریالیسم آمریکا عمل کرده است. مقادیر عظیمی از سرمایه‌های آمریکایی به سوی اروپای غربی روان است و مقادیر عظیمی از سرمایه‌های اروپای غربی راهی آمریکاست. در عین حال، اتحادیه اروپا **درون** چارچوبی بین‌المللی که تحت سلطه‌ی ایالات متحده قرار دارد، چالش رقابت جوانه‌ی مهم و رشد‌یابنده‌ای را در برابر امپریالیسم آمریکا مطرح می‌کند.

عملکرد متقابل عوامل اقتصادی و غیر اقتصادی، مسیر تکاملی چالش اتحادیه اروپا را تحت تاثیر قرار خواهند داد:

تغییر تدریجی «ناتو» که ائتلاف نظامی تحت رهبری آمریکا و کشورهای مهم اتحادیه اروپا بخشی از آن هستند.

روابط اتحادیه اروپا با روسیه و چین که عنصری پویا در این معادله است. هر دوی این کشورها، قدرت‌های در حال خیز در اقتصاد جهانی هستند و بیش از پیش در حال تبدیل شدن به شرکای تجاری مهمتر اتحادیه اروپا می‌باشند.

جنگ‌هایی که در خاورمیانه و افغانستان برای امپراتوری جریان دارد. امپریالیسم اروپای غربی و ایالات متحده به شدت در این جنگ‌ها درگیرند. نتایج این جنگ‌ها کاملاً غیر قابل پیش بینی است.

برخورد جهانی میان امپریالیسم کهنه‌ی مسلط بر دنیا و استثمار کننده‌ی دنیا با بنیادگرایی کهن‌ی اسلامی. رونق این بنیادگرایی مدیون یورش‌های امپریالیستی است، اما هیچ راه حل واقعی و رهایی‌بخشی به جای امپریالیسم ارائه نمی‌کند. در اروپا، بنیادگرایی مرتجع اسلامی در بین بخش‌هایی از مهاجران در حال پایه‌گیری و نفوذ است. (1)

تاثیرات مبارزات اجتماعی در اروپا و سراسر دنیا. امکان سربلند کردن مبارزات انقلابی که می‌توانند اوضاع کشورهای اروپایی و کل دنیا را تحت تاثیر قرار دهند.

پیش زمینه: اتحادیه اروپا

اتحادیه اروپا یک دولت واحد نیست. اما یک ائتلاف بی در و پیکر و غیر رسمی هم نیست. این یک اتحادیه منحصر به فرد از دولت‌های امپریالیستی در اروپای غربی است که ساختارهای سیاسی و اداری و قانون‌گذاری را برای تنظیم عملکردش به‌مثابه یک بلوک به وجود آورده است. هسته‌ی مرکزی و رهبری کننده این اتحادیه از قدرت‌های عمده امپریالیستی اروپای غربی تشکیل شده است: آلمان، فرانسه و انگلستان. آلمان و فرانسه هدایت کنندگان عمده سیاسی - اقتصادی این بلوک هستند.

اتحادیه اروپا در سال 1991، دوازده عضو داشت. اما فروپاشی امپریالیسم اتحاد شوروی و بلوکش در 91 - 1989 فرصت‌های جدیدی را در اختیار امپریالیسم اروپای غربی قرار داد. آلمان غربی؛ که از همان زمان قدرت عمده اقتصادی قاره اروپا بود؛ آلمان شرقی را جذب کرد. نگاه اتحادیه اروپا متوجه شرق شد و کشورهای نظیر لهستان و مجارستان، و نیز کشورهای منطقه بالتیک را در خود ادغام کرد.

دیالکتیک دهه‌ی 1990 چنین بود: امپریالیسم آمریکا اغلب کشورهای اروپای شرقی که در بلوک شوروی سابق جای داشتند را وارد **ائتلاف نظامی تحت رهبری** یعنی «ناتو» کرد؛ امپریالیست‌های اروپای غربی اغلب این کشورها را وارد **مدار اقتصادی** اتحادیه اروپا کردند.

اتحادیه اروپا کماکان متشکل از اقتصادهای قابل تفکیک با ساختارهای طبقاتی قابل تفکیک و طبقات حاکمه‌ی امپریالیست یا سرمایه‌دار قابل تفکیک است. اما اتحادیه اروپا به یک بلوک منسجم‌تر و قوی‌تر تبدیل شده است. این اتحادیه نهادهای گوناگونی را برای هماهنگ کردن سیاست و اعمال قدرت در کلیه کشورهای تشکیل دهنده این بلوک ایجاد کرده است. تعداد اعضای اتحادیه اروپا از سال 1995 تا به امروز از 15 به 27 کشور افزایش یافته است. یعنی بازار اتحادیه اروپا از نظر حجم، به‌مثابه رقیبی برای بازار ایالات متحده سربلند کرده است. اتحادیه اروپا، ارزی را به وجود آورده که ظرفیت به چالش گرفتن دلار آمریکا را در سطح بین‌المللی دارد.

از نظر حجم اقتصادی، هیچ یک از دولت‌های اروپای غربی به تنهایی توان رقابت اقتصادی با امپریالیسم آمریکا را ندارند. اما اتحادیه اروپا به‌مثابه یک بدنه‌ی واحد و به شدت ادغام شده می‌تواند در سطح جهانی با آمریکا به رقابت بپردازد. خلاصه اینکه، با گسترش و تحکیم اتحادیه اروپا، اینک ایالات متحده با یک مرکز نیرومند سیاسی، مالی و صنعتی روبروست. (2)

از نظر فرهنگی، اتحادیه اروپا خود را یک سرمایه‌داری روشن‌بین، متمدن و جهان‌وطن جلوه می‌دهد. این بخشی از زرادخانه‌ی ایدئولوژیک اتحادیه اروپا است که در خدمت تحکیم جایگاه سیاسی - اقتصادی اروپا در سطح بین‌المللی قرار دارد.

در عین حال، اتحادیه اروپا بندهای کنترل مهاجران را محکمتر می‌کند؛ بر سر کسب امتیازات اقتصادی در آمریکای لاتین موی دماغ امپریالیسم آمریکا می‌شود؛ از ارتباطات استعماری تاریخی خود استفاده می‌کند؛ مناسبات نو استعماری و وابستگی جدیدی را برقرار می‌کند تا به رفع نیازهای بین‌المللی‌اش خدمت کند. مثلاً می‌توان به سرمایه‌گذاری‌ها و عملیات نظامی در آفریقا اشاره کرد که هدف از آن تضمین دسترسی به انرژی و مواد خام است. به‌علاوه، اتحادیه اروپا در زمینه شکنجه برای امپریالیسم آمریکا و «جنگ علیه ترور» آمریکایی‌ها، نقش همدست و مقاطعه کار را بازی کرده است. کشورهای عضو اتحادیه اروپا، مکان زندان‌های مخفی سازمان «سیا» بوده‌اند. (3)

2) اتحادیه اروپا توان رقابتی خود را افزایش می‌دهد

اتحادیه اروپا برای گسترش و ادغام بیشتر یک بازار واحد حرکت کرده است. در ارتباط نزدیک با این امر، حرکت اتحادیه اروپا در اقتصاد جهانی امپریالیستی، در جهت افزایش سودآوری و توان رقابت سرمایه‌ای است که پایگاهش اروپا است.

الف - بالا بردن توان رقابتی و «کار منعطف»

این هدف در برگزیده موجی از «اصلاحات» نئولیبرالی است. نئولیبرالیسم به سیاست‌هایی اطلاق می‌شود که درهای اقتصادهای ملی را بیش از پیش به روی گردش آزادتر سرمایه می‌گشاید، صنایع تحت مدیریت دولت را خصوصی می‌کند، بازارهای کار را از بند مقررات آزاد می‌کند و در زمینه استثمار و استخدام کار مزدی محدودیت‌ها را کنار می‌زند، کمک‌های اجتماعی را کاهش می‌دهد و امثالهم. این همان چیزی است که از دهه 1980 در ایالات متحده به اجراء درآمده است.

موسسات مالی بین‌المللی که تحت سلطه‌ی آمریکا قرار دارند؛ موسساتی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول؛ یک تعدیل ساختاری همه‌جانبه و وحشیانه اقتصادی را در جهان سوم سازمان دادند. این کار، مسیر نفوذ عمیق‌تر سرمایه‌ی امپریالیستی، منجمله سرمایه اروپای غربی را هموار کرد. همین امر، کشاورزی بومی را در مناطق وسیعی از دنیای سوم تضعیف کرد و فرایند شهری شدن گسترده و پرحرج و مرجی را تسریع کرد. (4)

از دهه 1990، سرمایه اروپای غربی دستور کار اصلاحات نئولیبرالی خود را پیش برده است: هدف از این کار، انعطاف پذیری بیشتر در استخدام و اخراج، استفاده گسترده‌تر از کار موقت، و پائین راندن دستمزدها بوده است.

در فرانسه اقداماتی انجام شده تا ساعات کار هفتگی که بر مبنای قانون 35 ساعت است را افزایش دهند. در آلمان اشکال گوناگون «مشارکت و همکاری» اتحادیه‌های کارگری در کارخانه‌ها که با هدف افزایش توان تولیدی کارگران طراحی شده بود، محدودتر شده است. آلمان در راس صادرکنندگان دنیا قرار دارد. آلمان این جایگاه را بخشا با کاهش هزینه‌های هر واحد کارگر حفظ کرده است. دستمزدهای واقعی طی 7 سال (2006 - 1998) دائما کاهش یافت. (5) در فرانسه از کمک‌های دولتی به آموزش و پرورش و ایجاد اشتغال نیز کاسته شده است. این سیاست‌ها آتش اعتراضات مهمی را دامن زده است. کمک‌های تامین اجتماعی منجمله حق بازنشستگی در بیشتر کشورهای اروپا محدود شده است.

دستور کار رقابتی اتحادیه اروپا شامل ادغام بنگاه‌های بزرگ در بنگاه‌های بزرگتر بوده است. این را مثلاً در صنعت فولاد مشاهده می‌کنیم. این دستور کار شامل حمایت از بخش‌های استراتژیک صنعتی و تقویت بنگاه‌های هدایت‌کننده نیز بوده است. برای مثال، اتحادیه اروپا «ای. آ. د. اس» را ایجاد کرد که شرکت اروپایی هوا - فضا است. این شرکت سازنده هواپیمای «ایرباس» است که رقیب جهانی بوئینگ محسوب می‌شود.

این دستور کار «رقابتی»، انجام اقداماتی جهت محدود کردن آزادی حرکت سرمایه آمریکایی در بازار بازر و ادغام شده تر اروپا را الزام آور کرده است. مثلاً، «مایکروسافت» را به خاطر عملکردهای انحصارگرایانه محکوم کرده‌اند. سرمایه اروپایی به دنبال این بوده که سرمایه آمریکایی را در سطح بین‌المللی زیر نظر داشته باشد. این کار اشکال پیچیده و غالباً پوشیده به خود گرفته است؛ مثلاً به شکل نبردهایی که میان ایالات متحده و اروپا بر سر معیارهای محیط زیستی یا اعمال کنترل بر واردات محصولات کشاورزی‌ای که تحت مهندسی بیولوژیک تولید شده، انجام می‌گیرد.

ب - نقش ویژه اروپای شرقی

ادغام کشورهای اروپای شرقی در اتحادیه اروپا، یک منبع امتیاز رقابتی برای سرمایه اروپای غربی در بازار جهانی بوده است. طبقات سرمایه‌دار کاملاً تکامل یافته‌ای بر اقتصادهای اروپای شرقی حکومت می‌کنند. برخی از این اقتصادها به سرمایه‌گذاری در جهان سوم می‌پردازند؛ اما آنها تابع طبقات حاکمه‌ی بزرگ‌تر و قوی‌تر در اتحادیه اروپا هستند. بخش‌های استراتژیک این اقتصادها؛ نظیر حمل و نقل، امور مالی و ارتباطات راه دور؛ تحت سلطه‌ی سرمایه خارجی، مشخصاً سرمایه اروپای غربی است. در این کشورها از یکسو، هزینه‌های کار پایین است؛ و از سوی دیگر، مهارت‌های کاری بالاست. ترکیب این دو عامل که میراثی از دوره شوروی است، عامل مهمی در جذب سرمایه‌گذاری‌ها است.

اتحادیه اروپا، اقتصادهای اروپای شرقی را بازسازی کرده و آنها را در شبکه‌های تولیدی گسترده‌تر منطقه‌ای و جهانی ادغام کرده است. کارگران اروپای شرقی در قیاس با اهالی اغلب کشورهای اروپای غربی دارای شرایط کاری بدتر، دستمزدهای نازل‌تر و برنامه‌های اجتماعی محدودتری هستند. دست‌مزدها در صنعت خودروسازی جمهوری «اسلواکی» یک هشتم آلمان است. این در حالی است که انتظار می‌رود بارآوری تولیدی در صنعت خودرو سازی «اسلواکی» (که تحت هدایت «فولکس واگن» و «پژو» قرار دارد) بزودی در رده اول دنیا قرار گیرد. (6) از این راه‌هاست که جذب اروپای شرقی در اتحادیه اروپا، قدرت رقابت جوی و سودآوری بلوک اروپا را بهبود بخشیده است.

اتحادیه اروپا و مشخصتر از همه امپریالیسم آلمان که منافع ویژه‌ای در اروپای شرقی و بالکان دارد به سرمایه‌گذاری گسترده در بازسازی حمل و نقل، انرژی و سایر زیرساخت‌های اروپای شرقی پرداخته است. این نوسازی ابزار (retooling) کاری پر هزینه بوده و نقش مهمی در پایین کشیدن نرخ‌های رشد آلمان بازی کرد. اما در عین حال، عامل بسیار مهمی در تقویت درآمدت یک بازار قاره‌ای ادغام شده‌تر و رقابتی‌تر است. در بلوک اروپایی که هر روز منسجم‌تر می‌شود، آلمان دیرک اقتصادی این بازار قاره‌ای است.

اروپای شرقی از زاویه جاه‌طلبی‌های جغرافیایی - سیاسی اتحادیه اروپا نیز حائز اهمیت استراتژیک است. اروپای شرقی از نظر جغرافیایی به روسیه که بخش اعظم نیازهای اروپای غربی در زمینه انرژی را تأمین می‌کند نزدیکتر است. بنابراین اروپای شرقی به نوعی یک منطقه میان‌گیر (buffer zone) هم محسوب می‌شود. به علاوه، نفوذ اقتصادی اروپای غربی یک عامل برقراری تعادل در مقابل سلطه‌ی نظامی آمریکا در اروپای شرقی نیز هست. (7)

ج - کار مهاجر در قاره‌ای که به یک قلعه تبدیل شده است

امروزه، اقتصادهای بازتر نیازمند کارگران ماهر و ساده و شمار فزاینده‌ای کارگران "منعطف" می‌باشند. (منظور از کارگران "منعطف" کارگرانی است که امنیت شغلی کمتری دارند و به راحتی از شغلی به شغل دیگر، یا از بخشی به بخش دیگر، وارد یا از آن اخراج شوند). در چنین شرایطی، کارگر مهاجر نقش خاصی را در بازارهای کار که ساختارشان تغییر کرده است، بازی می‌کند.

در حال حاضر، تخمین زده می‌شود که بین 5 تا 6.5 میلیون کارگر ثبت نشده در اروپا زندگی و کار می‌کنند. آنان «نیروی کار فراملیتی غیرقانونی شده» هستند که در بخش‌هایی نظیر کشاورزی، ساختمان سازی، خدمات خانگی و غیره کار می‌کنند. بر مبنای مطالعه‌ای که اخیراً از سوی سه محقق مترقی انجام گرفته، بعضی از این بخش‌ها «بدون دسترسی به کار ارزان و بدون مقررات مهاجر، فرو می‌پاشند.» (8) این کارگران ثبت نشده، اغلب زیر حداقل دستمزد یا بدون قرارداد کار می‌کنند.

اینک مهاجران با کارت‌های شناسایی جدید و بانک اطلاعاتی بیومتریک (مختصات چشم یا دی. ان. ای. و غیره) تهدید می‌شوند. فرانسه قرار است از مهاجران جدیدی که وارد کشور می‌شوند آزمایش دی. ان. ای. بگیرد. هیستری شووینیستی علیه مهاجران در فضای بعد از یازدهم سپتامبر، اغلب شکل ضدیت با اعراب و مسلمانان به خود گرفته است. این بخشی از گفتمان رسمی نیز هست. برای مثال، نیکلا سارکوزی، رئیس جمهور فرانسه بخشا به خاطر برنامه عمل «سختگیرانه‌اش» نسبت به مهاجران انتخاب شد. این انتخابات در فردای شورش‌های جوانان مهاجر در سال 2005 علیه خشونت پلیس و تبعیضات اجتماعی صورت گرفت. (9)

مقامات اتحادیه اروپا با نخوت از وسایل جدیدی حرف می‌زنند که برای محکم کردن مرزها علیه مهاجران «غیر قانونی» در اختیار دارند. این وسایل جدید چه نتیجه‌ای به بار آورده‌اند؟ فقط در یکی از گزارش‌ها که مقامات اسپانیا منتشر کرده‌اند می‌خوانیم که در سال 2006، حدود 6000 نفر از اهالی غرب آفریقا که قصد داشتند خود را به جزایر قناری (بخشی از اسپانیا) برسانند در اقیانوس اطلس غرق شدند. غرب آفریقا همان جایی است که ناوگان‌های تجاری اروپایی چیزی از جانوران دریایی قابل صید باقی نگذاشته‌اند و ابزار معاش ماهی‌گیران بومی را به نابودی کشانده‌اند.

در سال 2006، صدها مهاجر دیگر در انبارهای متحرک، در بخش بار کامیون‌ها و در فایق‌های باربری در بنادر خفه شدند.

3) خواب و خیال‌های ژئوپلیتیک اتحادیه اروپا

اتحادیه‌ی اروپا دامنه نفوذ بین‌المللی و قدرت رقابت جوی خود را گسترش داده است. اگر اتحادیه اروپا می‌خواهد به یک قدرت جغرافیایی - اقتصادی (ژئواکونومیک) در اقتصاد جهانی تبدیل شود، مجبور است که به این کار ادامه دهد. این در حالی است که اقتصاد جهانی کماکان تحت سلطه‌ی امپریالیسم آمریکا است و رقیبان و حریفان جدید دیگری نیز در نظام جهانی در حال سر بلند کردن هستند. این احتمال وجود دارد که چارچوب اقتصاد بین‌المللی که تحت سلطه‌ی آمریکا قرار دارد با تکان‌های بسیار جدی روبرو شود. چنین تکان‌هایی به همراه عوامل دیگر (نظیر شکست‌های نظامی) می‌تواند گشایش‌های جدیدی برای قدرت‌های در حال ظهور نظیر چین و اتحادیه اروپا ایجاد کند تا جهش وار خود را به جایگاه بسیار قوی تری برسانند.

اتحادیه اروپا از نظر ژئوپلیتیک دارد نقش بین‌المللی تهاجمی‌تری بازی می‌کند. اتحادیه‌ی اروپا یک پای مذاکرات خاورمیانه است. اتحادیه اروپا ناظر انتخابات کنگو در سال 2006 بود. اتحادیه اروپا، مسئولیت اشغال منطقه غرب بالکان که به دستور «سازمان ملل» اجراء شد را به عهده گرفت.

کل توان نظامی استراتژیک و جهانی اتحادیه اروپا تحت کنترل «سازمان پیمان آتلانتیک شمالی - ناتو» قرار دارد. اما یکی از نتایج غیر منتظره فروپاشی اتحاد شوروی و «پیروزی غرب» این بود که وابستگی نظامی اروپای غربی به امپریالیسم آمریکا کمتر شد. زیرا دیگر، بلوک قدرتمند و سراپا مسلح شوروی در همسایگی اروپای غربی وجود ندارد؛ و دیگر، چارچوب برخورد شدت یابنده‌ی میان بلوک‌های تحت رهبری آمریکا و شوروی موجود نیست. همانگونه که «دومینیک موآزی»، یک کارشناس امور ژئوپلیتیک و یک مشاور سیاسی در فرانسه، توصیف می‌کند: «تصویر جنگ سرد که در آن یک غرب و دو اروپا وجود داشت» جای خود را به «یک اروپا اما دو غرب» داده است. (10)

اتحادیه اروپا چند «نیروی مداخله گر» چندملیتی ایجاد کرده یا گسترش داده است. هدفشان این است که طی یک سال آینده 60000 سرباز برای انجام ماموریت‌های ماوراء بحار سازمان دهند. اتحادیه اروپا صنایع نظامی‌اش را گسترش داده؛ در ساخت جت‌های جنگنده «بورو فایتر» و ناوگان هوایی دور پرواز سرمایه‌گذاری کرده است. اتحادیه اروپا، سیستم ردیابی ماهواره ای خود را تحت عنوان «گالیله» برقرار کرده است. همه اینها ابتکارات و اقدامات مشترکی است که در سطح کشورهای اروپایی انجام می‌گیرد. به علاوه، اتحادیه اروپا تلاش کرده یک ساختار فرماندهی عمومی ایجاد کند.

هیچیک از اینها قابل مقایسه با قدرت نظامی امپریالیسم آمریکا نیست و نمی‌تواند با آن برابری کند. اما این خودنمایی اتحادیه اروپا در شرایطی انجام می‌شود که ایالات متحده در حال کاهش نیروهایش در اروپا است. در چنین شرایطی، طرح‌های جاه‌طلبانه تر اتحادیه اروپا برای استقرار نیروهای نظامی، به ویژه از جانب آلمان گسترش می‌یابد. به علاوه، اتحادیه اروپا دارای «امتیازات صنعتی» است که می‌تواند داربست گسترش سریع توانائی‌های نظامی آن شود.

اما یک عنصر دیگر هم وجود دارد: روسیه. اتحادیه اروپا در صورت ائتلاف با روسیه که هنوز یک قدرت نظامی سهمگین در اختیار دارد، به توان ژئوپلیتیک (جغرافیای - سیاسی) قابل توجهی دست خواهد یافت. این یک فاکتور غیرقابل پیش بینی (wild card) اما کاملاً واقعی است. این امکان با توجه به وابستگی روز افزون اروپای غربی به منابع انرژی روسیه، واقعی‌تر هم می‌شود.

روسیه پیشاپیش بیش از یک چهارم گاز طبیعی مصرفی اروپای غربی را تامین می‌کند. این مقدار در حال افزایش است. از سوی دیگر، روسیه شدیداً به بازار اروپا وابسته است: 75 درصد درآمدهای صادراتی روسیه از اتحادیه اروپا حاصل می‌شود. (11) سرمایه آلمانی تامین کننده ی عمده اعتبارات برای شرکت‌های عظیم گاز و نفت روسیه است. (گرهارد شرویدر، صدراعظم سابق آلمان، اینک رئیس هیئت نظارت در یکی از بنگاه‌های تابعه شرکت عظیم گاز طبیعی روسیه یعنی «گازپروم» است.) (12) در عین حال، بنگاه‌های فراملیتی اروپایی به دنبال حضوری مستقلانه در آسیای میانه هستند تا روسیه را دور بزنند.

پرسش اینست که آیا رابطه‌ی متلاطم اروپا و روسیه حول مساله انرژی، به تغییر موضع بیشتر و همکاری بیشتر میان این دو قدرت در سطح جهانی خواهد انجامید؟

اتحادیه اروپا در حال بهره جویی از ارتباطات سلطه جویانه و استثمارگرانه قدیمی خود در آفریقا نیز هست تا نیازهای انرژی خود را از این طریق بر طرف کند و وابستگی به روسیه را کاهش دهد. بنگاه‌های فراملیتی اروپایی اخیراً 60 درصد از سرمایه‌گذاری‌های جدید در مجتمع‌های نفت و گاز غرب آفریقا را به خود اختصاص داده‌اند. «رویال داچ شل» در صدر تولید کنندگان خارجی حاضر در نیجریه قرار دارد. این شرکت آماج اعتراضات و حملات مسلحانه ساکنین بومی بوده است. این اعتراضات و حملات پاسخی است به فعالیت‌های حفاری شرکت «رویال داچ شل» که منافع اندکی برای اهالی آبدی‌های اطراف در بر دارد، اما محیط زیست را شدیداً تخریب می‌کند. (13)

4) یورو و دلار: رقابت در میانه آشوب مالی

یورو به‌مثابه ارزی جهانی، نقش بزرگتری بر عهده گرفته است. گسترش بازار اروپا و ادغام ارزها در این منطقه، برای سرمایه‌ی جهانی شده‌ی اروپای غربی، امتیازی در زمینه‌ی حجم و کارآیی به بار آورده است. یورو از زمان آغاز رواجش در 2000 - 1999 به بزرگترین و تنها ارز رقیب دلار آمریکا به‌مثابه **یول جهانی** تبدیل شده است. اهمیت فزاینده‌ی یورو هم ناشی از توان اتحادیه اروپا است و هم ناشی از زوال تدریجی جایگاه مالی آمریکا در سطح بین‌المللی. دلار تحت فشارهای فروکاهنده‌ی عظیم قرار دارد. این یکی از نتایج کسری‌های سهمگینی است که ایالات متحده به بار آورده و نیز برخاسته از آشوب مالی اخیر در آمریکاست.

تأثیر جهانی بالقوه‌ی یورو را می‌توان به شکل فشرده در مقدمه مجموعه مقالاتی یافت که تحلیل‌گران طرفدار نظام سرمایه‌داری درباره یورو نوشته‌اند: «در حالی که ارزها دچار تکان ناشی از سقوط دلار آمریکا به خاطر ارزش‌گذاری بیش از حد بر آن در اواخر دهه 1990 هستند، ارزش یورو و مدیریت آن برای تنظیم موفقیت آمیز عدم تعادل‌های مالی در سطح بین‌المللی بسیار حیاتی است. یورو به‌مثابه یک رقیب و همکار درازمدت دلار، توان بالقوه‌ی شکل‌گیری یک سیستم پولی دو قطبی در سطح بین‌المللی را پدید می‌آورد. و این چالش‌ها و فرصت‌های بی‌سابقه‌ای را در مقابل سیاست‌گذاران اقتصادی مطرح می‌کند.» (14) یورو پیشاپیش به‌مثابه ارز اصلی جهان در بازار بین‌المللی اوراق قرضه از دلار پیشی گرفته است.

این امر نافی احتمال قدرت‌یابی مجدد دلار نیست. مهم است این نکته را مد نظر داشته باشیم که قدرت دلار و نقش آن به‌مثابه ذخیره‌ی ارزی و ارز مبادلاتی در دنیا، صرفاً عمل‌کرد توان اقتصادی امپریالیسم آمریکا نیست. «اعتماد به دلار» وابسته به سلطه‌ی نظامی امپریالیسم آمریکا در سطح جهانی، وابسته به ارتباطات نظامی - امنیتی میان دارنده‌گان خارجی دلار و امپریالیسم آمریکا (مثلاً با کشوری مانند عربستان سعودی) و وابسته به ثبات کلی سرمایه‌داری آمریکا و بازارهای بسیار توسعه یافته‌ی مالی‌اش نسبت به مخاطرات اقتصادی و سیاسی در سایر نقاط دنیا نیز هست.

از سوی دیگر، گرایش تدریجی‌تر و درازمدت‌تر به سوی ایجاد یک «نظام پولی دو قطبی» امکان فرار گسترده از دلار و بروز ناگهانی یک آشوب مالی را منتفی نمی‌کند؛ آشوبی که شاید بتوان گفت، به لحاظ مقیاس و دامنه از دهه‌ی 1930 به این سو مشاهده نشده است. چنین تهاجمی به دلار می‌تواند بر اثر آمیزه‌ای از وقایع اقتصادی و تحولات سیاسی آغاز شود. برای مثال، چین ممکنست از تامین مالی قروض عظیم خزانه داری آمریکا، در مقیاسی که اکنون درگیر آن است، سر باز زند و ارزهای مبادلات خارجی خود را از دلار درآورده و با تبدیل به ارزهای دیگر تنوع بخشد.

موسسات و بازارهای مالی اروپای غربی بر اثر بحران مالی که اوایل سال 2008 در ایالات متحده بروز کرد، ضربه خورده‌اند. اما تا اینجای قضیه روشن است که یورو دارد موقعیت رقابتی برتری نسبت به دلار کسب می‌کند و به شکل روزافزونی به آن به‌مثابه ارز ذخیره و مبادلاتی بین‌المللی نگاه می‌شود.

5) نتیجه گیری: آیا ائتلاف کشورهای حوزه اقیانوس اطلس در حال گذار و تغییر است؟

متعاقب جنگ جهانی دوم، امپریالیسم آمریکا ساختارهای دولتی را در اروپا شکل داد و عمیقاً در صورت‌بندی‌های اجتماعی این قاره، منجمله به لحاظ فرهنگی، نفوذ کرد. بعد از جنگ جهانی دوم، در دوره‌ی بسط و توسعه‌ی سرمایه‌داری جهانی، حلقه‌های اتصال تجاری و سرمایه‌گذاری میان ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی عمیق‌تر شد و چارچوب ژئوپلیتیک (جغرافیا - سیاسی) بزرگتری که تحت سلطه‌ی ایالات متحده قرار داشت، راه را بر بروز چالش‌های استراتژیک از سوی امپریالیسم اروپا بست. این امر بعد از فروپاشی اتحاد شوروی نیز ادامه یافت. به علاوه، انگلستان که یک عضو اتحادیه اروپا است، «رابطه ویژه»‌ای با ایالات متحده دارد. و همه اینها بر مانورهای رندانه‌ی میان اتحادیه اروپا و ایالات متحده برای کسب برتری تأثیر می‌گذارد.

اما تنظیمات اقتصادی و سیاسی کنونی دنیا، چیزی ثابت و همیشگی نیست. این تنظیمات می‌تواند در جهت‌های جدیدی تکامل پیدا کند و یا در ارتباط با جابجائی‌ها و چرخش‌های مهم ژئواکونومیک (جغرافیا - اقتصادی) و ژئوپلیتیک (جغرافیا - سیاسی) دستخوش تغییرات ریشه‌ای شود. در اینجا فاکتور روسیه خودنمائی می‌کند. اتحادیه اروپا ممکنست میان آن دسته از طبقات حاکمه‌ی امپریالیستی که خواهان افزایش قابلیت‌های نظامی اروپا می‌باشند و آن دسته که کماکان می‌خواهند به ائتلاف ناتو اتکاء کنند، دو پاره شود. مسیرهای مقابل اتحادیه اروپا برای اینکه نقش ژئوپلیتیک بین‌المللی کمتر یا بیشتری بازی کند، عمیقاً تحت تاثیر حرکتی جدی از سوی چین خواهد بود. اگر چین دست به حرکتی جدی برای کسب ابتکار عمل بیشتر در اقتصاد جهانی بزند و/یا ائتلاف نزدیکتری با روسیه برقرار کند، خیلی چیزها عوض خواهد شد.

در ماه ژوئن 2008، حکومت فرانسه یک نوع جهت‌گیری مجدد در سیاست امنیتی این کشور را اعلام کرد: یعنی برقراری روابط عمیقتر با «ناتو». اما خوب دقت کنید: فرانسه این را به‌مثابه چرخشی به سوی «ناتو» و «اتحادیه اروپا» مطرح کرد و به موازات آن مطرح کرد که اتحادیه اروپا باید توان خود را در طراحی و هدایت عملیات نظامی تقویت کند.

تضادهای میان فرانسه و آلمان (که نیروهای مرکزی اتحادیه اروپا محسوب می‌شوند) با ایالات متحده بر سر جنگ در عراق بسیار حاد بوده است. تضادهای دیگری نیز وجود داشته است. مثلاً، دعوایی که در سال 2005 به دنبال لغو تحریم تسلیحاتی چین از سوی اتحادیه اروپا اتفاق افتاد. این تحریم از زمان خیزش دانشجویان و کارگران در میدان «صلح آسمانی» پکن برقرار شده بود. حتی در مواردی که وحدت (ظاهری) بیشتری وجود دارد، مثلاً در مورد اعمال فشار بیشتر بر ایران، باز هم رقابت‌های **درون** ائتلاف ناتو عمل می‌کند.

اتحادیه اروپا با ضرورت‌ها و آزادی‌ها روبروست. چنین به نظر می‌رسد که استراتژی عمومی اتحادیه اروپا «به انتظار فرصت‌های خوب نشستن» است: در حال حاضر تلاش برای تقویت ادغام هرچه بیشتر نهادهای درون بلوک اتحادیه اروپا؛ تلاش برای مشارکت نزدیکتر با سایر قدرت‌های مهم؛ و سودجویی از مشکلات و شکست‌های امپریالیسم آمریکا. اما سرعت، جهت‌گیری و توان تهاجمی اتحادیه اروپا متأثر از روندهای اساسی دنیا و تحولات پیش‌بینی نشده‌ی درون و خارج این بلوک خواهد بود.

بخش چهارم

امپریالیسم روس دوباره سر بلند می‌کند

این چهارمین بخش از سری مقالات در مورد تغییرات مهم در اقتصاد جهانی امپریالیستی و برخی مفاهیم ژئوپلیتیک آن است.

مقاله با بررسی مجمل روندهای تازه و تحولات مهم در اقتصاد جهانی شروع شد. سپس به بررسی عروج چین در نظام جهانی و ظرفیت تبدیل آن به یک قدرت جهانی، پرداخت. پس از آن نوبت به تحلیل از اتحادیه اروپا رسید که گفتیم، اتحادیه اروپا به‌مثابه یک بلوک امپریالیستی منسجم و هماهنگ که بیش از پیش در صحنه ی بین‌المللی مدعی قدرت است ظهور کرده است.

ایالات متحده‌ی آمریکا کماکان به لحاظ اقتصادی و نظامی، قدرت مسلط امپریالیستی در جهان است. آمریکا نگهبان نظم سرمایه‌داری جهانی است؛ نظمی که حداقل در حال حاضر به نفع سایر قدرت‌های بزرگ نیز هست. اما موقعیت جهانی آمریکا در حال تضعیف است. در عین حال، به طور بالقوه امکان آن هست که برخی قدرت‌ها یا ائتلافی از قدرت‌ها چالش‌های بین‌المللی سهمگینی را (چه در سطح اقتصادی و یا استراتژیک) در مقابل امپریالیسم آمریکا بگذارند.

شاید بتوان گفت که در نمای اقتصادی جهان، عروج چین بزرگترین جابجائی تکنونیک (جابجائی تخته سنگ‌های قاره‌ای) است. اما بازگشت امپریالیسم روسیه نمایشی‌ترین واقعه‌ی غیر مترقبه است.

در ده سال گذشته، اقتصاد روسیه تقریباً پخش زمین بود. امروز، طبقه‌ی حاکمه روسیه قدرت اقتصادی روزافزونی را در جهان به کار می‌گیرد و یک دستور کار استراتژیک را تعقیب می‌کند که هر روز بیش از روز قبل در تضاد با امپریالیسم آمریکا قرار می‌گیرد.

پایان جنگ سرد، گذار و بحران اقتصادی: 1998 - 1991

اتحاد شوروی حدوداً 35 سال یک کشور سوسیالیستی واقعی بود. انقلاب 1917 شوروی، اقتصادی را ایجاد کرد که مبتنی بر استثمار نبود. آن انقلاب منشاء اقداماتی رادیکال و الهامبخش در جهت ریشه‌کن کردن ستم بر زنان و دست‌یابی به برابری ملیت‌ها شد. اما از میانه‌ی دهه‌ی 1950 اتحاد شوروی دیگر یک کشور سوسیالیستی نبود. (1)

یک طبقه‌ی بورژوازی نوین به قدرت رسید و جامعه شوروی را به شکل خاصی از سرمایه‌داری امپریالیستی تبدیل کرد. در این نوع سرمایه‌داری، بورژوازی دولتی نیروی کار را استثمار می‌کرد. در این نوع سرمایه‌داری، رقابت میان بلوک‌های سرمایه در چارچوب مالکیت دولتی انجام می‌گرفت. با فروپاشی اتحاد شوروی در سال 1991، این سرمایه‌داری دولتی نیز فرو پاشید.

در نتیجه‌ی نابودی و تجزیه‌ی اتحاد شوروی، جنگ سرد میان آمریکا و شوروی نیز خاتمه یافت. این تغییری تعیین‌کننده در اوضاع کلی بین‌المللی بود. این واقعه، فرصت‌های جدید اقتصادی و استراتژیکی را در برابر امپریالیسم آمریکا گشود: فرصت‌های جدید سرمایه‌گذاری، فرصت‌های جدید برای حل درگیری‌ها به نفع آمریکا در بخش‌های متفاوت دنیا (مثلاً مبارزه در آفریقای جنوبی)، فرصت‌های جدید برای گسترش ائتلاف عمده نظامی آمریکا یعنی «ناتو» با عبور از مرزهای اروپای شرقی.

رژیم جدیدی که در روسیه تحت رهبری بوریس یلتسین و با پشتیبانی آمریکا بر سر کار آمد، کوشید تا تجدید ساختار اقتصاد شوروی را در راستای نهادها و عمل‌کردهای مشابه کشورهای سرمایه‌داری غرب به انجام رساند. این رژیم دروازه‌ها را به روی سرمایه‌گذاران غربی گشود. یک روسیه جدید درون چارچوب سلطه‌ی جهانی آمریکا به ظهور رسید.

الف. اصلاحات اقتصادی در دهه 1990

رژیم یلتسین با تشویق و همکاری مشاوران غربی و صندوق بین‌المللی پول که آمریکا بر آن مسلط است، یک سلسله اصلاحات را برای شکل‌دهی مجدد به اقتصاد و تحریک رشد به اجرا گذاشت؛ قیمت‌ها را آزاد کرد؛ یارانه‌های ویژه و کنترل‌هایی که حکومت بر قیمت‌ها اعمال می‌کرد را کنار گذاشت؛ مشوق تاسیس بازارهای مالی و بورس شد. رژیم یلتسین، برنامه گسترده خصوصی سازی را رهبری کرد؛ بنگاه‌هایی که سابقاً تحت مالکیت دولت بودند را به سرمایه‌گذاران خصوصی و گروه‌های سرمایه‌گذاری فروخت؛ هزینه‌های تامین اجتماعی را کاهش داد.

شرط اعطای اعتبار و وام از سوی صندوق بین‌المللی پول این بود که حکومت روسیه این «شوگ درمانی» را اعمال کند و به اجراء بگذارد.

در میان اصلاحات گوناگون، همه جانبه‌ترین تأثیرات را خصوصی سازی بر جای گذاشته است. در اتحاد شوروی سابق، فعالیت‌های صنعتی و تجاری و مالی اساساً توسط بنگاه‌های متعلق به دولت جلو می‌رفت. از سال 1997، بخش خصوصی بیش از 70 درصد محصول اقتصادی روسیه را در اختیار داشت.

کسب و کارهای خصوصی جدید و بیشماری ایجاد شد. اما حالا دیگر کنترل به دست قشر جدید نازک اما قدرتمندی از سرمایه‌گذاران و تجار ثروتمند افتاده بود. این قشر از طریق خرید و فروش و به دست آوردن حقوق مالکیت دارایی‌های دولتی سابق به سودهای کلان دست یافت و ثروت بی‌حسابی انباشت کرد.

تجدید ساختار سریع اقتصاد شوروی به بهبود و رشد اقتصادی منجر نشد. وام‌های خارجی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در آن سطحی که حاکمان روسیه پیش بینی می‌کردند تحقق نیافت. فساد و چنگ‌اندازی به سودهایی که در کوتاه مدت حاصل می‌شود، یکبارہ همه جا گیر شد. درگیری‌های درونی طبقه‌ی سرمایه‌دار روس، سیر صعودی پیدا کرد. سرمایه‌گذاری صنعتی به شدت کاهش یافت. روسیه پا به ورطه بحران گذاشت.

آمار تکان دهنده است: در فاصله 1997 - 1991 محصول اقتصادی روسیه بیش از 40 درصد سقوط داشت (این رقم بیش از چیزی است که آمریکا طی دوران «کساد بزرگ» دهه 1930 تجربه کرد). نرخ متوسط بیکاری روسیه به 13 تا 15 درصد رسید.

نتایج «شوک درمانی» برای توده‌ی مردم نومید کننده و وخیم بود. نابرابری درآمدها به شکل قابل توجهی افزایش یافت. از کار افتادن نظام خدمات همگانی و جابجایی‌های گسترده باعث افزایش آشکار جرایم، بیماری‌های روانی و نرخ خودکشی شد. انتظار طول عمر از 70 سال به 65 سال سقوط کرد که این امر در جوامع صنعتی جدید در دوران صلح بی‌سابقه است.

ب . عوامل بین‌المللی و بحران 1998

عوامل درگیر در این وضعیت عبارت بودند از: اقتصاد ناکارآمد و پر هرج و مرج روسیه نمی‌توانست به شکلی رقابتی و سودآور به اقتصاد بین‌المللی «متصل» شود. در عین حال، بی‌ثباتی در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی تاثیر متقابل خود را بر روسیه می‌گذاشت.

در تابستان 1997، شرق آسیا توسط یک بحران مالی عمده به لرزه درآمد. سرمایه‌گذاران خود را از بخش املاک، بورس و بازارهای ارز بیرون کشیده بودند. فشار بر روسیه رو به افزایش نهاد. سر رسید بازپرداخت بدهی‌ها به بانک‌ها و حکومت‌های خارجی رسیده بود اما نشانه‌ی چندانی از رشد اقتصادی به چشم نمی‌خورد.

روسیه قادر به بازپرداخت وام‌هایش نبود. اعتماد سرمایه‌گذاران به سرعت رنگ باخت. در 13 اوت 1998، بازارهای سهام و قرضه و ارز روسیه سقوط کرد. پول روسیه یعنی روبل بیش از 60 درصد ارزش خود را صرفاً طی چند ماه از دست داد. پنج بانک از ده بانک بزرگ روسیه ورشکست شدند. دو سوم دست‌مزدهای واقعی دود شد و به آسمان رفت. یلتسین همه اعتبارش را از دست داد. (1)

بد نیست به گذشته برگردیم و به بخش‌هایی از این تصویر کلی تاریخی نگاهی بیندازیم.

فروپاشی بلوک امپریالیستی شرق به سرکردگی شوروی در 91 - 1990، به موج جدیدی از «جهانی سازی» تحت سلطه‌ی آمریکا انجامید. بازارها و مناطق دنیا، منجمله بلوک شوروی سابق، بیش از پیش به روی سرمایه امپریالیستی باز شدند. یک اقتصاد تولیدی در هم ادغام شده و مبتنی بر کار ارزان در حال شکل گیری بود که در چارچوب آن، چین به «کارگاه تولیدی یا مشقت خانه» سرمایه‌داری بین‌المللی تبدیل شد.

سرمایه‌داری انحصاری روس، در این اقتصاد که بیش از پیش جهانی شده بود ادغام شد؛ اما از دو موقعیت نامناسب رنج می‌برد. اولاً، ادغام روسیه در شرایطی صورت گرفت که از نظر درونی در موضع ضعف قرار داشت. ناکارآمدی‌های صنعتی بر جای مانده از دهه‌های 1970 و 1980 گریبان آن را گرفته بود. خصوصی‌سازی و اصلاحاتی که در جهت آزاد سازی قیمت‌ها در دوره یلتسین صورت گرفت نیز در ابتدا تاثیرات بی‌ثبات کننده‌ای داشت.

ثانیا، چارچوب بین‌المللی خارجی نیز برای سرمایه روس نامساعد بود. تلاطم در بازارهای مالی بین‌المللی، تثبیت وضع روبل و جذب سرمایه‌گذاری خارجی را با مشکل روبرو کرد. قیمت‌های جهانی کالاهایی که روسیه از آن‌ها سرشار بود (نفت و گاز طبیعی و سایر مواد خام) پایین بودند. این امر روسیه را در افزایش درآمدهای صادراتی‌اش ناتوان کرده بود.

به علاوه، امپریالیسم آمریکا تحت ریاست جمهوری کلینتون، در دهه 1990 به شدت در پی آن بود که میدان مانور امپریالیسم روس را محدود کند. کلینتون، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را که ائتلاف نظامی تحت رهبری آمریکا در اروپای غربی است، به سوی گسترش بیشتر و ادغام کشورهای بلوک شوروی سابق در اروپای شرقی و بالتیک در درون خود می‌راند.

(2) ریاست جمهوری پوتین: طرح جدید امپراتوری در چارچوب بین‌المللی تغییر یافته و تحریک آمیز

بحران مالی 1998 نوعی نقطه عطف بود. اقتصاد روسیه با سر به زمین خورده بود. مبارزه درون طبقه‌ی حاکمه روس بر سر کنترل و مدیریت اقتصادی، سیاست بین‌المللی و چهره بین‌المللی روسیه تشدید یافته بود. در این چارچوب،

«ارائه یک چهره‌ی رقابت جوی جدید؛ سرمایه‌دار اما با تاکید بر جهت‌گیری استراتژیک تحت هدایت دولت؛ و با ایدئولوژی کلی "ارو آسیایی" (و کمتر غربی) آغاز شد.» (2)

الف. تجدید ساختار مجدد

ولادیمیر پوتین این جهت‌گیری جدید را تبیین کرد و بر سرش جنگید.

ابعاد سیاسی و اقتصادی این جهت‌گیری عبارت بود از:

• بازسازی قدرت دولت روس.

• خلع قدرت از آنچه نیروهای پوتین نامش را «الیگارک‌های جدید» گذاشته بودند. یعنی قشر ثروتمند جدید سرمایه‌گذار؛ اعمال کنترل بر دارایی‌های آنان به ویژه در عرصه نفت و گاز طبیعی؛ برقراری مجدد کنترل قدرتمند دولتی بر بخش انرژی و نیز بر امور بانک‌داری و ارتباطات (به قصد خاموش کردن صدای مخالفان).

• اولویت بخشیدن به صنایع مربوط به مواد خام نظیر گاز طبیعی و نفت و نیز مواد معدنی و فلزات؛ و بهره‌جوئی از افزایش تقاضای جهانی برای مواد خام صنعتی. روسیه دارنده‌ی بزرگترین ذخایر گاز طبیعی در جهان است و دومین تولیدکننده‌ی بزرگ نفت است.

• احیای صنایع نظامی که توسط دولت اداره می‌شود و افزایش سهم صنایع نظامی روسیه در بازارهای تسلیحاتی دنیا؛ گسترش و تجدید ساختار تأمینات مالی نیروهای مسلح روسیه.

ابعاد جغرافیا - سیاسی این جهت‌گیری عبارت است از:

• اعمال مجدد نفوذ روسیه بر آنچه حاکمان روس نامش را «محیط خارجی همسایه» نهاده اند. منظورشان کشورهایمانند گرجستان و اوکراین و سایر کشورها در منطقه قفقاز و آسیای میانه هستند که قبلاً بخشی از اتحاد شوروی سابق محسوب می‌شدند و بعد از فروپاشی شوروی مستقل شدند.

• مقابله با امپریالیسم آمریکا از طریق اتخاذ سیاست «نگاه به شرق» با هدف تشکیل یک ائتلاف جغرافیا-سیاسی با چین، و سیاست «نگاه به غرب» با هدف برقراری ارتباط جغرافیا - اقتصادی با اتحادیه اروپا (یعنی با بلوک اقتصادی - سیاسی تحت رهبری قدرت‌های امپریالیستی اروپای غربی).

پوتین به لحاظ ایدئولوژیک می‌خواست یک فضا و جنبش سیاسی ناسیونالیستی - شووینیستی را با هدف ایجاد پایگاه اجتماعی برای امپریالیسم دوباره برخاسته‌ی روس بوجود آورد.

ب. چارچوب بین‌المللی

ترکیبی از عوامل مساعد بین‌المللی باعث شد که پوتین بتواند این دستور کار را به جلو براند. این عوامل شامل افزایش قیمت منابع انرژی، رشد سریع اقتصادی چین، گسترش اتحادیه اروپا، تحکیم «یورو» (پول اروپایی) و نقش در حال گسترش آن در معاملات پولی بین‌المللی منجمله در عرصه نفت بودند. (رجوع کنید به بخش سوم از همین مجموعه تحت عنوان "اتحادیه اروپا یک رقیب بالقوه برای سلطه‌ی ایالات متحده")

در عین حال، عامل بین‌المللی دیگری در برابر طبقه‌ی حاکمه روسیه مطرح شد که آن‌ها را با ضرورتی جدید روبرو کرد.

رژیم بوش از حملات 11 سپتامبر استفاده کرد تا جنگی را برای دستیابی به امپراتوری بزرگ آمریکایی به راه اندازد. آمریکا این کار را تحت پوشش «جنگ علیه ترور» آغاز کرد. هدف از این «جنگ بی‌انتها» تضمین سلطه‌ی جهانی آمریکا برای دهه‌های آینده است. اولین پرده این نمایش، سرنگون کردن رژیم طالبان در افغانستان بود.

آمریکا در جریان دورخیز و تدارک برای جنگ افغانستان، شروع به ایجاد پایگاه‌های نظامی در چند کشور آسیای میانه کرد. با این کار، امپریالیسم آمریکا با قابلیت‌های فزاینده نظامی جهت حضور در مناطقی که فراتر از مرزهای

افغانستان بودند، درست پشت گوش روسیه ایستاد. امپریالیسم آمریکا با فشاری منظم، رقابت بر سر کنترل تولید و انتقال نفت و گاز طبیعی در آسیای میانه را به راه انداخت.

3) سر بلند کردن مجدد در عرصه انرژی و امور نظامی

رشد اقتصادی روسیه در فاصله 1999 تا 2007، سالانه 7 درصد بود. این نرخ رشد در میان کشورهای عمده صنعتی موسوم به «جی 8» از همه بالاتر است. سرعت رشد بازار سهام روسیه در بالاترین رده‌های جهانی قرار دارد. (3) در حال حاضر، روسیه بعد از چین و ژاپن، سومین دارنده‌ی بزرگ ذخایر ارزی بین‌المللی است. ذخایر ارز خارجی، درآمدهایی هستند که از طریق صادرات و سایر اشکال جریان‌یابی سرمایه، به صورت دلار و یورو و سایر ارزهای مهم دنیا به دست می‌آیند. تصمیمات روسیه در مورد این که دلارها را نگهدارد یا بفروشد می‌تواند تأثیر قابل توجهی بر توان بین‌المللی دلار بگذارد. (4)

چرخش کامل اقتصادی روسیه محصول دو عامل مرتبط به هم است.

اولاً، قیمت‌های نفت و گاز طبیعی و سایر منابع طبیعی در بازارهای جهانی طی سال‌های 2000 افزایش یافت. در نتیجه درآمدهای صادراتی روسیه اوج گرفت.

ثانیاً، رشد صادرات، اقتصاد روسیه را در بخش‌های دیگر نیز به تحرک در آورد. بعضی توانایی‌های صنعتی خفته که مربوط به دوران قبل از 1991 می‌شود را دوباره فعال کرد. به علاوه، درآمدهای صادراتی، وارد کردن تجهیزات و فن‌آوری پیشرفته را برای فعال کردن مجدد بخشی از قابلیت‌های صنعتی کهنه روسیه امکان پذیر می‌کند.

یکی از پژوهش‌گران روسیه که فردی مترقی است می‌گوید یکی از عناصر مرکزی طرح جدید امپراتوری عبارتست از: «استفاده از ذخایر کشور برای تحمیل نقش بزرگتری برای روسیه در امور جهانی و دستیابی به فرصت‌های بیشتر برای بین‌المللی کردن سرمایه روسی». (5)

الف. انرژی به مثابه بخشی استراتژیک

با احیای اقتصاد روسیه، پوتین طرح تحکیم بخش‌های گاز طبیعی و نفت را تحت نظارت خود پیش برد. او کنترل دولتی را بر آینده‌دارترین ذخایر انرژی که در منطقه شرق دور روسیه واقع‌اند اعمال کرد. پوتین برای فعالیت بنگاه‌های انرژی خارجی، یک رشته قوانین و مقررات سخت و تعیین کرد.

«گاز پروم» یعنی شرکت گاز طبیعی روسیه، حلقه‌ی اصلی بخش انرژی استراتژیک این کشور است. حدود 8 درصد تولید ناخالص ملی روسیه توسط این شرکت انجام می‌گیرد. حکومت روسیه، سهامدار عمده «گاز پروم» است. دمتری مدودف که اوایل سال 2008 جانشین پوتین شد، قبلاً مدیر عامل «گاز پروم» بود.

«گاز پروم» بزرگترین شرکت تولید گاز در دنیا است. این شرکت بعد از «اکسون - موبایل» و «جنرال الکتریک»، سومین شرکت بزرگ دنیا محسوب می‌شود. «گاز پروم» چیزی حدود یک چهارم تا یک سوم ذخایر گاز طبیعی دنیا (که تا به حال شناخته شده) را در اختیار دارد و صاحب بزرگترین شبکه انتقال گاز دنیا است. (6)

روسیه از طریق این شرکت، خطوط انتقال گاز و صادرات گاز از مناطق حوزه خزر و آسیای میانه به اروپا را کنترل می‌کند. این شامل یک رشته توافقات با قزاقستان و ترکمنستان و ازبکستان است.

«گاز پروم» حضور مستقیم خود در بازار اروپا را تقویت کرده است. این شامل خرید شرکت‌های اروپای غربی یا سهامدار شدن در این شرکت‌ها، ایجاد زیرساخت‌ها، و کارهایی است که بده و بستان نامیده می‌شود: سرمایه اروپای غربی نیازمند حضور در عرصه نفت و گاز روسیه است و روسیه نیازمند حضور در بخش تسهیلات حمل و نقل و توزیع در اروپای غربی.

اروپای غربی برای تامین نزدیک به 25 درصد گاز طبیعی مصرفی خود به روسیه متکی است. در سال 2010، خط لوله گاز «شمال اروپا» که از زیر دریای بالتیک می‌گذرد، وابستگی روسیه و آلمان به یکدیگر را بیشتر خواهد کرد. روسیه نیز به نوبه خود به بازار اروپا نیاز دارد که 75 درصد نفت خام صادراتی این کشور را جذب می‌کند. (7)

روسیه‌ی تحت رهبری پوتین به دنبال بسط نفوذ خود در اروپا است؛ کشورها را درگیر معاملات درازمدت انرژی می‌کند؛ و هدفش تضعیف ائتلاف اتحادیه اروپا - ناتو است. همکاری صنعتی - فن آورانه‌ی فزاینده‌ای میان روسیه و «پی آ دی اس» (شرکت هوا - فضای اروپای غربی) وجود دارد. روسیه در پی افزایش سهام خود در این شرکت است.

در عین حال، درون اتحادیه اروپا این نگرانی موجود است که وابستگی فزاینده به روسیه در زمینه تامین انرژی، میدان مانور اروپا را محدود خواهد کرد. در عین حال که روابط اتحادیه اروپا با روسیه عمیقتر شده، اروپا به دنبال متنوع کردن ذخایر انرژی خود بوده است.

روسیه از انرژی به‌مثابه یک سلاح سیاسی استفاده کرده است. در ژانویه 2006، روسیه موقتا جریان گاز طبیعی ارسالی به اوکراین را قطع کرد. اوکراین که یکی از جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق بود اینک یک دولت مستقل است که قصد عضویت در «ناتو» را دارد.

ب. ابعاد نظامی

رژیم پوتین که با درآمدهای صادراتی خود سر حال آمده بود، هزینه‌های نظامی‌اش را افزایش داد. در حال حاضر روسیه از نظر مخارج نظامی در رتبه سوم دنیا قرار دارد (این بر حسب مقایسه قدرت خرید کشورها اندازه گیری شده است). (8)

در فاصله سال‌های 2003 و 2007، روسیه در زمینه تجارت اسلحه در رتبه دوم جهانی، و در فاصله نزدیکی با آمریکا قرار داشت. (9) روسیه برای سر پا نگهداشتن پایه صنعتی و تکنولوژیکی خود اتکاء زیادی به صادرات اسلحه دارد. روسیه بخش تولید تسلیحاتی را تکامل داده، فن آوری پیشرفته و برتر را به کار گرفته است.

فروش و تحویل اسلحه، وسیله‌ای برای گسترش نفوذ جغرافیایی - سیاسی روسیه در آسیای میانه، خاورمیانه و آمریکای لاتین نیز هست. (ونزوئلا مصرف کننده مهم تسلیحات روسی محسوب می‌شود.) تحویل سیستم‌های پیشرفته تسلیحاتی به ایران، این اجازه را به روسیه داده تا حضورش در خاورمیانه را گسترش دهد و آزادی عمل ایالات متحده در قبال ایران را بدون مواجهه‌ی مستقیم با امپریالیسم آمریکا تحت تاثیر قرار دهد.

ج. بررسی واقعیات

احیای اقتصاد روسیه اصلا به ایجاد جامعه‌ای عادلانه تر منتهی نشده است.

در بعضی بخش‌های صنعتی، کارگران مجبورند ساعات طولانی به اضافه کاری بپردازند. حقوق بازنشستگی قطع شده یا کاهش یافته است. بهبود اقتصادی به افزایش درآمدها و دستمزدها انجامیده، اما نابرابری اجتماعی همچنان گسترده است. در سال 2005، درآمد متوسط دهک بالایی جامعه روسیه (ثروتمندان) 15 برابر دهک پایینی (تهی‌دستان) بود. در سال 2008، نشریه «فوربس» از وجود 87 میلیارد در روسیه خبر داد که جمع ثروت آنان تقریباً نیم تریلیون دلار است. روسیه از نظر تعداد میلیاردها، بعد از آمریکا در رتبه دوم جهانی است. (10) یکی از رازهای کثیف کوچک در بهبود اقتصادی روسیه این است که کارگران مهاجر نقش مهم و فزاینده‌ای در عملکرد اقتصاد بازی می‌کنند. برخی ارزیابی‌ها خبر از وجود 14 میلیون کارگر قانونی و غیر قانونی خارجی در روسیه می‌دهد که این حدود 10 درصد کل جمعیت روسیه است. (11) حوادث و حملات نژادپرستانه و ضد خارجی رو به افزایش است.

مراقب‌های بهداشتی - درمانی یک مشکل اجتماعی عمده محسوب می‌شود. تا همین سال 2005، یک پنجم بیمارستان‌های روسیه فاقد آب گرم و تسهیلات فاضلاب بودند. (12)

اقتصاد گسترده‌ی زیرزمینی و غیر قانونی که توسط شبکه‌ی جنایت سازمان یافته و تقویت می‌شود مثل قاچ رشد کرده است. روسیه یکی از مهمترین نقاط عبور و انتقال در صنعت بین‌المللی سکس است.

4) رقابت قدرت‌های بزرگ در آسیای میانه و ارتباط با چین

روسیه در میان قدرت‌های عمده امپریالیستی منحصر به فرد است چون‌که برای تامین نیازهای انرژی خود وابسته به واردات نیست. اما روسیه مثل همه‌ی قدرت‌های امپریالیستی به سوک گسترش جهانی کشیده می‌شود.

امپریالیسم روس با یک ضرورت مشخص مواجه است: اعمال کنترل بر تولید انرژی و خط لوله‌های انرژی در آسیای میانه، برای گسترش اقتصادی و انباشت توان استراتژیک روسیه امری اساسی است.

در عین حال، امپریالیسم آمریکا برای بسط نفوذ و کنترل در منطقه آسیای میانه و حوزه خزر و عقب راندن نفوذ روسیه، طرح‌ها و دستور کار خود را دارد.

الف. رقابت در زمینه انرژی

حوزه دریای خزر بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، میان هشت کشور نوپید منجمله آذربایجان و گرجستان و قزاقستان، به علاوه روسیه و ایران تقسیم شد. این منطقه ظرفیت آن را دارد که طی ده سال آینده به تولید کننده عمده نفت و گاز طبیعی تبدیل شود. اینجا عرصه‌ای حیاتی برای سرمایه‌گذاری شرکت‌های نفتی بین‌المللی است.

همین حالا، امپریالیسم روسیه موقعیت ممتازی در دسترسی به ذخایر انرژی آسیای میانه دارد و تقریباً انحصار انتقال گاز طبیعی از آسیای میانه در اختیار این کشور است. اما مبارزه بر سر کنترل جریان نفت و گاز طبیعی از حوزه دریای خزر به بازارهای اروپا و آسیا دارد حاد می‌شود.

شرکت‌های آمریکایی، اروپای غربی و ژاپنی بر سر آنچه به خط لوله «بی تی سی» معروف شده همکاری کرده‌اند. این خط لوله، نفت آذربایجان را از طریق گرجستان به ترکیه انتقال می‌دهد و روسیه را کاملاً دور می‌زند. آمریکا از این خط لوله که وسیله‌ای برای تضعیف نفوذ روسیه است، به لحاظ مالی و سیاسی قویا حمایت کرده است. (13)

روسیه و ایالات متحده درگیر رقابتی شدید در این منطقه هستند. این شامل مانور دهی دیپلماتیک، استقرار پایگاه‌های نظامی و توافقات تسلیحاتی، تمرینات نظامی و ائتلافات امنیتی است. اخیراً، این رقابت امپریالیستی به یک درگیری آشکار نظامی بین گرجستان (که یکی از متحدان نزدیک آمریکا است) و روسیه منجر شد.

ایالات متحده راه تبدیل گرجستان به سر پل ارتباطی امپریالیست‌های آمریکایی و غربی در منطقه را در پیش گرفته است. روسیه نیز به نوبه خود به مناطق تجزیه پذیر کمک کرده است. هر چقدر که «ناتو» با فشار به سوی شرق راه می‌گشاید، روسیه نیز بیش از پیش به منطقه قفقاز و دریای خزر به چشم یک «حوزه نفوذ ویژه» می‌نگرد.

ب. ظهور ائتلاف روسیه - چین

در حالی که اقتصاد جهانی دستخوش تغییرات بزرگ است و رقابت میان قدرت‌های بزرگ حادث می‌شود، امپریالیسم روسیه به سمت برقراری اتحاد نزدیک تر با چین و پیوند بیشتر با اقتصاد عظیم و بسیار پویای سرمایه‌داری چین پیش می‌رود.

چین بعد از آلمان، دومین شریک بزرگ تجاری روسیه است. توان مالی گسترده چین، انجام سرمایه‌گذاری‌های مشترک متعدد و فزاینده‌ای را در بخش اکتشاف، میان شرکت‌های دولتی نفت روسیه و چین در منطقه شرق دور روسیه ممکن ساخته است. طی 15 سال اخیر، چین در رده اول مصرف کنندگان تسلیحات روسی قرار داشته است.

هر دو کشور برای محکم کردن موضع خود در آسیای میانه در حال مانور دادن هستند. هر دو کشور، ایالات متحده و مداخلات و اقداماتش برای ایجاد شبکه‌ای از پایگاه‌های نظامی در منطقه را محکوم کرده‌اند. هر دو کشور، در مبارزه با جنبش‌های بنیادگرایانه اسلامی که مخالف رژیم‌های حاکم هستند و تهدید به تجزیه طلبی می‌کنند، منافع مشترک دارند. (14)

در سال 2001، روسیه و چین مشترکاً «سازمان همکاری شانگهای» را تشکیل دادند. این سازمان، یک ائتلاف نظامی و امنیتی در آسیای میانه است. سایر اعضای اصلی آن را قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ترکمنستان تشکیل می‌دهند و ایران و هند نیز به عنوان ناظر در آن شرکت دارند.

«سازمان همکاری شانگهای» تحرکات آسیای میانه را تغییر داده است. در سال 2005، روسیه و چین از رئیس جمهور ازبکستان که در تنگنا قرار گرفته بود، و از سرکوب اعتراضات توسط وی، حمایت کردند. متعاقب این واقعه، خروج قوای آمریکا از ازبکستان اتفاق افتاد. در سال 2005، «سازمان همکاری شانگهای» اولین تمرین‌های مشترک نظامی خود

را در چین به اجراء گذاشت. در سال 2007، این سازمان اولین تمرین‌های نظامی خود را در آسیای میانه برگزار کرد. (15)

«سازمان همکاری شانگهای» یک تحول بسیار مهم در روابط بین‌المللی است.

5) نتیجه گیری: برخی موضوعات و پرسش‌ها که باید در نظر گرفته شود

با سر بلند کردن دوباره امپریالیسم روس، موضوعات و پرسش‌های متعددی مطرح می‌شود:

• امپریالیسم روس از افزایش مداوم قیمت‌های انرژی سود برده است. اما ساختار اقتصادی روسیه به صادرات انرژی محدود است (این در حالی است که صنایع انرژی روسیه، خود مستلزم نوسازی قابل ملاحظه‌ای در عرصه فن‌آوری است). اگر قیمت‌های انرژی کاهش یابد یا سقوط کند چه اتفاقی خواهد افتاد؟ واضح است که تنظیمات اقتصادی کنونی روسیه نمی‌تواند پا بر جا بماند. روسیه هم‌زمان و همگام با قیمت‌های فزاینده انرژی است که ذخایر ارز خارجی را اثبات کرده است. روبل بر همین مینا تقویت شده است. بحران روبل در سال 1998 اقتصاد روسیه را به ویرانی کشاند. تا چه اندازه این امپریالیسم به پا خاسته از ساختارهای مالی امنی برخوردار است؟

• کارکرد صنایع روسیه هنوز در سطح هزینه‌ها و استانداردهای کیفی بازار جهانی نیست و آن میزان سرمایه‌گذاری که برای رسیدن به چنین سطحی مورد نیاز است را هم دریافت نمی‌کند. این یکی از نقاط ضعف صورت بندی سرمایه روسی است که دامنه نفوذ و توان رقابتی اش را محدود می‌کند.

• روابط روسیه با اتحادیه اروپا پیچیده و متناقض است. آیا اتحادیه اروپا برای برقراری ارتباط نزدیک‌تر و استراتژیک‌تر با روسیه حرکت خواهد کرد؟ چنین اقدامی به معنی پیوند قدرت اقتصادی برتر اتحادیه اروپا با قابلیت نظامی برتر روسیه خواهد بود و می‌تواند تناسب قوای موجود میان نیروهای بزرگ دنیا را به طور کیفی دستخوش تغییر کند. فشارهای تعرضی آمریکا در آسیای میانه بخشا به این دلیل است و سعی می‌کند حلقه‌های اتصال روسیه و اروپا را در زمینه انرژی محدود کند.

• اگر اقتصاد روسیه تضعیف شود، چه تاثیری بر روابط روسیه با چین خواهد گذاشت؟ یا یک تکان ناگهانی و غیر منتظره در چین، منجمله یک تلاطم سیاسی یا اجتماعی، چه تاثیری بر اوضاع کلی بین‌المللی و در این میان، بر محاسبات استراتژیک روسیه خواهد گذاشت؟

• بر عکس، اگر روسیه به رشد خود ادامه داده، نوسازی پایه صنعتی خود را آغاز کند و دستور کار جهانی‌اش را با قدرت جلو ببرد، امپریالیسم آمریکا در برابر چالش‌هایی که ممکنست از جانب روسیه مطرح شود و در برابر احتمال جدی‌تر تشکیل بلوک روسیه - چین چه عکس‌العملی نشان خواهد داد؟ یا دست به چه اقدام «پیشگیرانه‌ای» خواهد زد؟

اقتصاد دنیا و سیاست‌های جهانی دستخوش تغییرات عظیم است. عرصه‌ای که رقابت قدرت‌های بزرگ در آن جریان دارد و میدانی که مبارزات طبقاتی و اجتماعی و انقلابی در آن انجام می‌گیرد، به شکلی تکان‌دهنده و سریع در حال تغییر است.

پایان*

*بخش بعدی این مقاله قرار بود در باره هند و ژاپن باشد که به نگارش در نیامده است.

پانویس‌ها:

پانویس‌های بخش اول: نظام جهانی ساکن نیست

1. Raymond Lotta, "Financial Meltdown and the Madness of Imperialism," *Revolution* #127. April 20, 2008,
2. Mike Davis, *Planet of Slums* (London: Verso, 2006). [back]
3. Revolutionary Communist Party, *Notes on Political Economy: Our Analysis of the 1980s, Issues of Methodology, and the Current World Situation* (Chicago: 2000, RCP Publications); Bob Avakian, "The New Situation and the Great Challenges," *Revolutionary Worker* #1256, October 26, 2004, rwor.org/a/1256/ba-newsituation.htm [back]
4. U.S.-China Business Council, "U.S. Manufacturing: Dying...Or Still Going Strong," uschin.org; World Trade Organization, International Trade and Tariff Data, Statistics Database, stat.wto.org/Home/WSDBHome.aspx?Language=E. [back]
5. Fortune, "Global 500 2008," money.cnn.com/magazines/fortune/global500/2008/index.html. [back]
6. United Nations Conference on Trade and Development, "Manufacturing Trouble: UNCTAD Report Examines Emerging Tensions in the Trading System," 2002. unctad.org. [back]
7. See "New economic tigers Brazil, Russia, India and China overtake U.S. in dominating global energy industry, new study says," *International Herald Tribune*, June 25, 2007, iht.com. [back]
8. See Raymond Lotta, "Hugo Chavez Has an Oil Strategy...But Can This Lead to Liberation," *Revolution* #94, July 1, 2007, revcom.us/a/094/chavez-en.html [back]
9. World Bank, "World Development Indicators, 2008." worldbank.org.

پانویس‌های بخش دوم: توسعه‌ی سرمایه‌داری در چین و سربلند کردن این کشور در نظام جهانی امپریالیستی

1. Keith Bradsher, "Labor Costs Soar in China, So Its Neighbors Beckon," *New York Times*, June 18, 2008; John C.K. Daly, "Feeding the Dragon: China's Quest for African Minerals," *China Brief*, January 31, 2008, jamestown.org; Energy Information Administration, *Country Analysis Briefs: China*, August 2006, eia.doe.gov. [back]
2. Wu Qi, "China Regulates Foreign Mergers for More Investment," September 11, 2006, china-embassy.org. [back]
3. Wang Zile, "Foreign Acquisition in China: Threat or Security," *China Security*, Vol. 3, No. 2 (Spring 2007), p. 90. [back]
4. U.S.-China Business Council, *Forecast 2008: Foreign Investment in China*, p. 1. [back]
5. U.S.-China Business Council, *Forecast 2008: Foreign Investment in China*, p. 3; CIA, *World Fact Book: China*, cia.gov. [back]

6. Nicholas Lardy, "Trade Liberalization and Its Role in China's Economic Growth," imf.org. [\[back\]](#)
7. Charlemagne, "Winners and losers," *The Economist*, March 1, 2008, p. 56. [\[back\]](#)
8. On the state sector, see Arthur Kroeber and Roselea Yao, "Large and in charge," *Financial Times*, FT.com, July 14, 2008. [\[back\]](#)
9. Mobo Gao, *The Battle For China's Past: Mao and the Cultural Revolution* (London: Pluto, 2008), pp. 160, 179; Joseph Kahn and Jim Yardley, "Amid China's Boom, No Helping Hand for Young Qingming," *New York Times*, August 1, 2004. [\[back\]](#)
10. Elizabeth Economy, "China vs. Earth," *The Nation*, April 19, 2007; Jim Yardley, "China's Turtles, Emblems of a Crisis," *New York Times*, December 5, 2007; L. Alan Winters and Shahid Yusuf, eds., *Dancing with Giants* (Washington D.C.: World Bank, 2007), p. 14. [\[back\]](#)
11. Li Onesto, "[The Capitalist Ground Shaken by the Earthquake in China](#)," *Revolution* #131, June 1, 2008, revcom.us; Sanjay Reddy, "Death in China: Market Reforms and Health," *New Left Review* 45, May-June 2007. [\[back\]](#)
12. Anita Chan, "A `Race to the Bottom,'" *China Perspectives*, no. 46 (March-April 2003), p. 43; David Harvey, *A Brief History of Neoliberalism* (London: Oxford University Press, 2005), p. 148. [\[back\]](#)
13. Martin Hart-Landsberg and Paul Burkett "China, Capitalist Accumulation, and Labor," *Monthly Review*, May 2007, pp. 28-29. [\[back\]](#)
14. Howard W. French, "The Sex Industry is Everywhere But Nowhere," *New York Times*, December 14, 2006, cited in Hart-Landsberg and Burkett, p. 29. [\[back\]](#)
15. Robert Weil, "Were Revolutions in China Necessary," *Socialism and Democracy*, Vol. 21, July 2007, pp. 20-22. [\[back\]](#)
16. Winters and Yusuf, *Dancing with Giants*, p. 14; Parag Khanna, *The Second World: Empires and Influence in the New Global Order*, New York: Random House, 2008, p. 313fn. [\[back\]](#)
17. PPI, "Chinese Direct Investment Abroad Has Grown Twenty-Fold Since 2000," October 21, 2007, ppionline.org. [\[back\]](#)
18. On great power competition for resources in Africa and China's growing economic presence in Africa, see Michael T. Klare, *Rising Powers, Shrinking Planet* (New York: Metropolitan Books, 2008), Chapter 6; Jian-Ye Wang and Abdoulaye Bio-Tchane, "Africa's Burgeoning Ties with China," *Finance and Development* (IMF), March 2008, Vol. 45, No. 1; David H. Shinn, "Africa, China, The United States, and Oil," *Africa Policy Forum*, forums.csis.org. [\[back\]](#)
19. Michael T. Klare, "The New Geopolitics of Energy," *The Nation*, May 1, 2008, thenation.com. [\[back\]](#)
20. Stockholm International Peace Research Institute, *Recent trends in military expenditure* (Stockholm: 2008), sipri.org. [\[back\]](#)
21. Jason T. Shaplen and James Laney, "Washington's Eastern Sunset: The Decline of U.S. Power in Northeast Asia," *Foreign Affairs*, November-December 2007, online edition, summary, p. 1, foreignaffairs.org. [\[back\]](#)

22. On the Shanghai Cooperation Organization, see Bates Gill and Mathew Oresman, "China's New Journey to the West" (Washington, D.C.: Center for Strategic and International Studies, 2003), pp. 5-12; See also, Klare, "New Geopolitics of Energy." [\[back\]](#)

23. Ho-fung Hung, "Rise of China and the Global Overaccumulation Crisis," *Review of International Political Economy*, 15:2, May 2008, p. 159

پانویس‌های بخش سوم: اتحادیه اروپا، رقیب بالقوه‌ی سلطه‌ی ایالات متحده

1. On the conflict between Western imperialism and Islamic fundamentalism and the ways in which they oppose but also reinforce each other, see Bob Avakian, [Bringing Forward Another Way](#), revcom.us. [\[back\]](#)

2. For more on the development and nature of the EU, see Peter Dicken, *Global Shift*, 5th Edition (New York: Guilford, 2007), chapter 6; and Jozsef Borocz and Mahua Sarkar, "What is the EU?," *International Sociology*, June 2005, Vol. 20 (2), pp. 153-73. [\[back\]](#)

3. See Dick Marty, *Secret Detentions and Illegal Transfers of Detainees Involving Council of Europe States: 2nd Report* (June 7, 2007), assembly.coe.int. [\[back\]](#)

4. For a Marxist analysis of the origins and logic of neoliberalism, see David Harvey, *Neoliberalism* (London: Oxford: 2005). [\[back\]](#)

5. Perry Anderson, "Depicting Europe," *London Review of Books*, 20 September 2007, lrb.co.uk. [\[back\]](#)

6. Anderson, "Depicting Europe." [\[back\]](#)

7. On the EU and Eastern Europe, see Dorothee Bohle, "The EU and Eastern Europe: Failing the Test as a Better World Power," *Socialist Register 2005: The Empire Reloaded* (London: Merlin, 2004), pp. 300-12; Jozsef Borocz, "How Size Matters: The EU as a Geopolitical Animal," 2005, [web.uvic.ca/europe](#). [\[back\]](#)

8. Markus Euskirchen, Henrik Lebruhn, and Gene Ray, "The Changing European Border Regime," *Monthly Review*, November 2007, pp. 41-42; [\[back\]](#)

9. On biometrics and "immigration control," see "Special Report on Migration," *The Economist*, January 5, 2008, pp. 8-10 [\[back\]](#)

10. Dominique Moisi, "Reinventing the West," *Foreign Affairs*, November-December 2003, [foreignaffairs.org](#). On growing EU-U.S. rivalry since the Kosovo war of 1999, see Kees Van Der Pijl, *Global Rivalries From the Cold War to Iraq* (London: Pluto, 2006), pp. 287-90. [\[back\]](#)

11. Quentin Perret, "Wither Gazprom? The EU and Russia's Gas," [diploweb.com](#), November 1, 2007. [\[back\]](#)

12. John Vinocur, "For Schroder and Putin, Linkup No Coincidence," *International Herald Tribune*, January 3, 2006. [\[back\]](#)

13. On EU energy investments in Africa, see Michael T. Klare, *Rising Powers, Shrinking Planet* (New York: Metropolitan Books, 2008), pp. 155-57. [\[back\]](#)

14. See summary, Adam Posen, ed., *The Euro at Five: Ready for a Global Role?* Special Report 18, Peter G. Peterson Institute for International Economics, 2005, iie.com.

پانویس‌های بخش چهارم: امپریالیسم روس دوباره سر بلند می‌کند

1. For an account of the Yeltsin period and the 1998 crisis, see Gregory L. Freeze, ed., *Russia: A History* (Oxford: Oxford University Press, 2002), chapters 14 and 15. [\[back\]](#)

2. Kees van der Pijl, *Global Rivalries: From the Cold War to Iraq* (London: Pluto, 2006), p. 356. [\[back\]](#)

3. On Russia's post-1999 economic performance, see Vladimir Popov, "Resurgent Russian Economy?" *International Journal*, Spring 2008; and Lucio Vinhas de Souza, *A Different Country: Russia's Economic Resurgence* (Brussels: Centre for European Policy Studies, 2008), www.ceps.eu. [\[back\]](#)

4. For a detailed analysis of the strengthening of the ruble and how this might affect the international dollar regime, see Juliet Johnson, "Forbidden Fruit: Russia's Uneasy Relationship with the U.S. Dollar," *Review of International Political Economy*, 15:3 (August 2008). [\[back\]](#)

5. Tony Wood, "The Putin Era," *New Left Review*, March-April 2007 (44), p. 68. [\[back\]](#)

6. Gazprom's ranking as the world's third-largest corporation is based on market capitalization. On Gazprom, see de Souza, *Russia's Economic Resurgence*, pp. 73-82. [\[back\]](#)

7. International Energy Agency, *World Energy Outlook 2004* (Paris: IEA, 2004), p. 284; Michael Richardson, "Russia Puts Energy Importers Over a Barrel," *YaleGlobal On Line*, July 10, 2007, www.yaleglobal.yale.edu. [\[back\]](#)

8. *SIPRI Yearbook 2008: Armaments, Disarmament and International Security* (Oxford: Oxford University Press, 2008), Appendix 5A. [\[back\]](#)

9. *The Economist*, "The World's Biggest Arms Exporters," July 29, 2008, www.economist.com. [\[back\]](#)

10. Dmitri Trenin, "Getting Russia Right," *The Globalist*, May 8, 2008, www.theglobalist.com; Luisa Kroll, "World's Billionaires," *Forbes.com*, March 5, 2008. [\[back\]](#)

11. Russian Federal Migration Office data, cited in Vinhas de Souza, *Russia's Economic Resurgence*, p. 92. [\[back\]](#)

12. Economist Intelligence Unit, *Russia Country Profile 2006*, p. 24. [\[back\]](#)

13. On U.S.-Russian rivalry in the Caspian Sea region, see Michael T. Klare, *Rising Powers, Shrinking Planet* (New York: Metropolitan Books, 2008), chapter 5. [\[back\]](#)

14. On Russia-China relations and moves towards alliance, see Andrew Kuchins, "Russia and China: The Ambivalent Embrace," *Current History*, October 2007; and Alexei D. Voskressenski, "The Rise of China and Russo-Chinese Relations in the New Global Politics of Eastern Asia," (2007), available online. [\[back\]](#)

15. The Shanghai Cooperation Organization military exercises of 2005 and 2007 are discussed in Roger N. McDermott, *The Rising Dragon: The SCO Peace Mission 2007*, Occasional Paper, www.jamestown.org.